



# انترناسیونال

## ۲۲۴ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران  
Worker-Communist Party of Iran

چهارشنبه، ۱۲ دی ۱۳۸۶، ۲ ژانویه ۲۰۰۸

اساس سوسیالیسم  
انسان است.  
سوسیالیسم  
جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سردبیر: محسن ابراهیمی

## نبرد میان جنبشهای طبقاتی و چشم انداز انقلاب سوسیالیستی در ایران



حمید تقوایی

طبقات دیگر، جنبشهای طبقاتی دیگر به ما و به کمونیسم کارگری است! اینها حملات بورژوازی در اپوزیسیون (ناسیونال-اسلامیها) به ما است. باید به اینها پاسخ گفت و عقبشان راند.

این را همینجا تاکید کنم که مقابله ناسیونالیسم (در شکل راست و چپ آن) و کمونیسم کارگری امر تازه ای نیست. سابقه این جدال به قبل از تشکیل حزب کمونیست کارگری برمیگردد. اینطور نبود که ما تا قبل از تأسیس حزب کمونیست کارگری، جواب ناسیونالیسم را نداده بودیم. بخصوص جواب ناسیونالیسم کرد را. اینطور نبود. با آن جنگیده بودیم، جنگ سیاسی و نظامی کرده و شکست اش داده بودیم. نظریات چپ سنتی و فرقه ای را هم عمیقاً نقد کرده بودیم. ولی چه شد که باید می رفتیم به سمت کمونیسم کارگری و آن فاز گذشته جواب نمیداد؟ بخاطر اینکه با فروپاشی شوروی، معلوم شد که قرار است مبارزه طبقاتی در سطح دیگری جریان یابد و جنبش ها و طبقات بر سر

این را نشان نمیدهد که بر سر جنبشهای طبقاتی در جامعه چه آمده است. سؤال اساسی اینست آن سه جنبش عمده ای که منصور حکمت در قطعنامه کنگره سوم مطرح کرد، امروز در چه موقعیتی قرار دارند؟ کجا هستند؟ چه میگویند؟ آیا تحلیل شان کردیم و همان جا ماندند و منجمد شدند؟! آیا امروز هم همان موقعیت و مناسبات و توازن قوای شش سال قبل بین سه جنبش کمونیست کارگری و جنبش سلطنت طلب و جنبش ملی-اسلامی برقرار است؟! گویا منصور حکمت یکبار برای همیشه، معادلات را حل کرد و تمام شد! خیر اینطور نیست. جنبشهای طبقات دیگر شما را چلنج میکنند، سؤال مطرح میکنند، زیر سؤالتان می برند. به شما میگویند خوش خیال، میگویند واقعیت را نمی بینید! به شما میگویند چپ ذهنی! میگویند افراطی! میگویند "شرایط ایران کجا و انقلاب سوسیالیستی کجا". میگویند "مردم مذهبی اند، مردم ناسیونالیست اند. کو تا آنچه که شما میگویید متحقق شود". بما میگویند "اینهایی که می بینید پرچم سرخ بلند کرده اند، یک اقلیت بسیارناچیزی هستند، یک صد هزارم جمعیت هم نیستند و شما با بزرگ کردن آنها دارید به خودتان روحیه می دهید! خوب، ده سال است که دارید میگویند بحران آخر و هنوز رژیم نیفتاده است! اینها حملات

مقابل ما میگذارند و ما را افراطی و ایدئولوژیک و ذهنی و غیره و غیره مینامند. باید منتظر بیشتر از اینها هم باشیم. هیچ چیز عجیبی نیست. وقتی حزبی مثل حزب ما، در این دوره قهرقرائی نظم نوین جهانی، بلند میشود پرچم انقلاب و سوسیالیسم را بلند میکند و مهر خودش را بر تحولات میزند خیلی بیشتر از اینها باید منتظر حملات نیروهای هراسان از انقلاب باشد. مساله ما فقط دشمن رویرو نیست. ببینید؛ یک نکته که میخوام بر آن تاکید کنم این است که انقلاب، امری بین طبقه کارگر یا توده مردم از یکسو و حکومت از سوی دیگر نیست. در واقع فقط این نیست. روشن است که یک جنبش سرنگونی طلبانه وجود دارد و در این هم تردیدی نیست که جامعه به چپ چرخیده و به ایده های چپ روی آورده است و لذا جمهوری اسلامی با یک جنبش انقلابی چپ و رادیکال مواجه است. اما باید از این سطح فراتر رفت و عمیق تر واقعیات را شناخت. تنها این تبیین که یک رژیم هست و یک جنبش سرنگونی طلبانه در مقابل اش بیش از حد ساده است و خصلت طبقاتی تحولات را دقیقاً نشان نمی دهد. پس طبقات کجا رفتند؟ قطب بندی طبقاتی چه شد؟ این معادله، بعنوان نمونه، این را نشان نمی دهد که یک بخش از بورژوازی، اپوزیسیون همین حکومت است و با افق، سیاستها، راه حل ها و آلت رانوی خودش در برابر رژیم قرار گرفته است.

ایزکتیو و واقعی اینطور نیست. در هر زاویه نگرش مهم اینست که چه چیزهایی را مورد مشاهده قرار میدهید و چه چیزهایی را نه. چه چیز را واقعیت می گویند، اولویت را به چه چیز می دهید و مکان واقعیات و مشاهدات تان در تئوری و تحلیل هایتان کجاست. ما طبعاً همیشه با یکسری مقولات، مفاهیم، تعاریف و احکام که از دوره گذشته داشته ایم به سراغ شرایط حاضر میرویم. جنبش سرنگونی، انقلاب و فروپاشی، امکان جنگ، اینکه جامعه دو انتخاب دارد؛ راست و چپ، چپ انتخاب میشود یا راست؟ چپ اجتماعی یعنی چه؟ چپ کمونیست کارگری یعنی چه؟ یا جنبش سکولاریستی چه ربطی با جنبش کمونیستی دارد (به ما میگویند شما بالاخره سکولار هستید یا کمونیست!؟ کمونیست هستید یا مدرن!؟). قطب بندی طبقاتی به چه معنا است و آیا در انقلاب سوسیالیستی فقط کارگران نقش دارند و یا اقشار دیگرهم در این انقلاب سهمند؟ و غیره و غیره. بنابراین من میخوام بگویم که جنبش ها، تحولات و حرکات اجتماعی، سؤالات کهنه را در قالب جدیدی دوباره مطرح میکنند و در برابر ما قرار میدهند. پاسخ ما هم به این سؤالات باید زنده و امروزی باشد.

حتی بنظر من، ما دوم خردادی های جدیدی داریم. نسخه های کهنه را در لباسها و قالب های جدید

این نوشته بر مبنای سخنرانی در پلنوم بیست و نهم کمیته مرکزی حزب تلویین شده است. با تشکر از هادی وقفی برای پیاده و کتبی کردن متن این سخنرانی.

\*\*\*

رفقا، بحثی که من دارم، پلنومی نیست. به این معنی که ربط مستقیمی به حوادث چند ماه اخیر، بین دو پلنوم یا کنگره تا حالا ندارد. بحث اوضاع سیاسی حاضر یا وظایف دوره حاضر نیست. بحث پایه ای تری است. اتفاقاتی در این دوره افتاد که به نظر من یک بحث و بررسی در مورد مسائل و مقولات پایه ای را ضروری میکند. وقتی به مقولاتی مثل انقلاب، حزب، جنبش سرنگونی، جنبش کمونیسم کارگری، راست، چپ، احتمال جنگ و... فکر میکنیم - که اینها همه در این دوره اخیر خودشان را مطرح کردند - به این نتیجه میرسیم که باید در مورد این مفاهیم و رابطه آنها با یکدیگر بیشتر دقیق شویم و تامل کنیم. بعبارت دیگر موضوعاتی روی میز ما قرار گرفته است که این مباحث را - که هیچیک مباحث تازه ای نیستند - از زاویه دیگری مطرح میکنند. مثل این است که شما دوربین را بردارید و منظره ای را نگاه کنید ولی اینبار زاویه دوربین را عوض کنید. همان واقعیت است. همان تحولات است. اما تا کنون نور را بگونه ای رویش انداخته بودیم که بعضی اشکال اش را ندیده ایم، گویا صحنه ای جدید است، ولی بطور

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

موضوعات دیگری، مقابل هم قرار بگیرند. در نتیجه، آن قالب حزب کمونیست ایران، دیگر جواب نمیداد. نه فقط بخاطر آنکه ناسیونالیسم کرد در حزب مقاومت میکرد و یا عوامل منفی داخلی دیگری وجود داشتند. اینها دلایل پایه‌ای اش نبود. مساله این بود که باید در مقابل دنیای جدید، پرچم دیگری بلند میشد و کمونیسم باید خودش را در سطح، کالیبر و موقعیت دیگری می‌دید و به جنگ بورژوازی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌رفت.

بحث من این است که از آن زمانی که حزب کمونیست کارگری تشکیل شد، از زمانی که ما کف‌تیم باید با متد شناخت جنبش‌ها سراغ جامعه برویم تا امروز، فعل و انفعالات زیادی در جامعه اتفاق افتاده است. ما آن شرایط و تحولات را دیده و به سراغ‌شان رفته بودیم. پلنوم به پلنوم و پلاتفرم به پلاتفرم راجع به آنها صحبت و بحث کرده بودیم. اما بنظر من کاملاً و متناسب با شرایط امروز در آنها عمیق نشده‌ایم. در سطح سیاسی، تاکتیک، قطعنامه، اعلام اینکه جنبش سرنگونی چپ و انقلابی و رادیکال‌تر شده است و در همین کنگره آخری، بحث گرایش سوسیالیستی که مطرح کردیم اینها همه پاسخگوئی درست و بجای ما به سیر تحولات این دوره است. اما این هنوز کافی نیست، باید از این سطح فراتر رفت.

امروز سؤال اینست که بالاخره جنبش سرنگونی چی است و به کجا انجامیده است؟ آیا منظور از جنبش سرنگونی فقط شورش‌های شهری مثل هیجده تیر است که مردم با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بخوابانها می‌آیند؟ اگر دقت کنید، ما ترم "جنبش‌های اعتراضی" را هم در ادبیاتمان بکار می‌بریم که در مقایسه با جنبش سرنگونی و انقلابی ترم نسبتاً جدیدی است. رابطه اینها چیست؟ آیا میشود جنبش‌های اعتراضی را جنبش سرنگونی نامید؟ خوب، کارگر که بلند شده و میگوید دستمزد عقب افتاده‌ام را میخواهم. زن هم بلند شده و میگوید حجاب بر سرم نکنید. اینها چه ربطی به جنبش سرنگونی دارند؟ و تازه اگر اینها مربوط باشند، انقلاب در اینجا چه

میشود؟ شرایط انقلابی لازم است، باید جامعه وارد يك دوره انقلابی بشود، آیا این شرایط فراهم شده؟

يك سؤال مهم دیگر اینست که سوسیالیسم همین امروز یعنی چه؟ اجازه بدهید در مورد "سوسیالیسم همین امروز" که آلان دیگر مد شده است و خیلی‌ها از آن حرف میزنند و به آن متوسل میشوند همینجا توضیحی بدهم. وقتی می‌گوئیم سوسیالیسم همین امروز این فقط بیان يك تمایل قلبی نیست بلکه معنای عملی مشخصی دارد.

سوسیالیسم امروز یعنی باید ماتریال امروز، داده‌های سیاسی امروز جامعه را، به ماتریال انقلاب سوسیالیستی تبدیل کرد. یعنی همین امروز حرکت می‌کنیم برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی. با نقشه عمل و طرح و پلاتفرم عملی معین و تعریف شده. هیچ‌اما و اگر و تبصره ای هم برنمیدارد. "سوسیالیسم امروز، اما فعلاً فروپاشی و انتخابات"، یا اینکه "سوسیالیسم همین امروز، ولی این که در خیابانهاست سوسیالیسم ما نیست!" یا "سوسیالیسم همین امروز ولی آلان در جامعه راست دست بالا را دارد" یا "اگر جنگ بشود باید برویم کار دیگری بکنیم"، اینها همه یعنی احاله سوسیالیسم به وقت گل نی! من می‌گویم معنای "سوسیالیسم همین امروز"، برای پراتیسین، برای حزب اهل پراتیک، برای ماتریالیسم پراتیک، این است که بگوید چطور باید ماتریال امروز را دستمایه انقلاب سوسیالیستی کرد. اینجا هم باز این سؤال را مقابل مان می‌گذارند که شما، حزب کمونیست کارگری ایران، مگر خالق انقلاب هستی؟ انقلاب را که کسی خلق نمیکند، انقلاب صاعقه‌ای است که ناگهان رخ میدهد. و اگر انقلاب در اراده هیچکس نیست آنوقت، آیا حزب یا کسی که انقلاب می‌خواهد، منتظر نشسته است؟ به ما می‌گویند این حزب انتظار است، منتظر انقلاب است. می‌گویند آن که میخواهد با قدرت دار و دسته نظامی خودش رژیم را بیندازد (با حمله به خانه مقامات و یا عملیات نظامی سر مرزها) ابتکار عمل را در دست دارد. اما کسی که منتظر انقلاب نشسته پاسیو است. پاسخ ما چیست؟ همانطور که گفتیم، اینها

موضوعات کهنه‌ای هستند ولی در قالب‌های جدیدی مقابل مان گذاشته شده‌اند و ما باید بتوانیم به اینها جواب بدهیم. لذا، من میخواهم در مورد جنبش‌ها و رابطه جنبش‌های طبقاتی با هم و با جنبش سرنگونی صحبت کنم. آیا اصلاً جنبش سرنگونی وجود دارد؟ اگر هست به چه چیزی اطلاق می‌کنیم؟ رابطه اش با جنبش‌های اعتراضی جاری چیست؟ آیا مبارزات جاری به جنبش سرنگونی مربوط اند؟ اگر آری این رابطه چیست؟ آیا مجازیم که اعتراضات جاری را سرنگونی طلبانه بدانیم؟ جنبش سرنگونی، چه موقع سرنگون میکند؟ آیا با انقلاب فرقی دارد؟ و بالاخره پرسش نهائی اینکه اگر انقلابی در راه باشد چه خصلتی دارد؟ چرا سوسیالیستی است و انقلاب نوع دیگری نیست؟ من امیدوارم بتوانم در این بحث چنین نکاتی را روشن کنم. انقلاب، موضوع جنبش سرنگونی، ویژگیهای انقلاب در ایران را روشن کنم و برای اینکه بتوانم اینها را روشن کنم، باید از جنبش‌ها شروع کنم.

### جنبش‌های طبقاتی و شکل‌گیری انقلاب

همه مارکسیستها، و حتی متفکرین غیر مارکسیست که در مسائل سیاسی و اجتماعی عمیق میشوند و از سطح وقایع فراتر میروند، در این منقذ القولند که پایه اتفاقات سیاسی در هر جامعه‌ای و از جمله جامعه ایران مبارزه طبقاتی است. این منافع طبقات است که ما اصطکاک اش را در جنبه‌های مختلف می‌بینیم. در عرصه‌های گوناگون و بر سر مسائل و موضوعات، یا بقول انگلیسیها "ایشیو"های مختلف. اما نکته‌ای که کمتر شناخته شده است، و منصور حکمت اولین بار آنرا روشن و شفاف مطرح کرد، این حقیقت است که طبقات، لخت و عور و مستقیم و بیواسطه در مقابل هم ظاهر میشوند، بلکه به حرکات و جنبش‌هایی شکل میدهند که با هم در تقابل قرار می‌گیرند. جنبش‌هایی که آرمان‌ها، ایده‌آلها، و سیاست‌ها و استراتژی‌های هر طبقه را منعکس میکنند. جنبش‌هایی که سنت‌های خودشان را دارند، شیوه

های خودشان، و افق‌ها و ارزشهای خودشان را دارند. فرهنگ و اهداف مبارزاتی خودشان را دارند. و این نحوه مقابله و تناسب قوا در بین جنبش‌هاست که در نهایت سیر تحولات اصلی جامعه و جهت حرکت آنرا نشان می‌دهد. بعبارت دیگر مبارزه طبقاتی از طریق مقابله و نبرد میان جنبش‌های طبقاتی مختلف در جامعه بروز مییابد و جریان پیدا میکند.

عملکرد این جنبش‌ها و مناسبات و تقابل آنها با یکدیگر و با حکومت، در تحولات سیاسی در يك جامعه و از جمله در شکل‌گیری انقلاب در يك جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. انقلاب دست کسی نیست و معلوم نیست دقیقاً کدام روز اتفاق بیافتد. يك رعد است. صاعقه است، ولی بالاخره صاعقه ابر می‌خواهد و پرسش من اینست که آن ابرها را چه کسی متراکم میکند؟ آیا اساساً ابری در فضای سیاسی ایران می‌بینید؟ ابری متراکم میشود؟ اگر متراکم میشود، آن جرقه‌ای که میخواهد بزند، آن رعد

انقلابی که مثل صاعقه به زمین بخورد، از کجا می‌آید؟ نقش اراده انسانها، جنبش‌های اجتماعی و احزاب در اینجا چیست؟ انقلاب را ما خلق نمی‌کنیم، ولی حتی در انقلاب پنجاه و هفت که یکی از خود جوش‌ترین انقلاب‌ها بود، اگر کسی کمی عمیق میشد و با همین دید امروز ما نگاه میکرد، آیا ابرها را نمی‌دید تا بگوید این ره که ما می‌رویم به ترکستان است و اسلامیون می‌آیند و می‌زنند و می‌برند؟ آدم‌های نسبتاً عمیقی هم البته در همان اوایل دهه پنجاه شمس، اینرا دیدند و گفتند (گفتند اگر جنبش چریکی نبرد خمینی می‌آید). انقلاب پنجاه و هفت خود جوش‌ترین انقلابی بود که میتوانست اتفاق بیفتد ولی همین انقلاب خود جوش بدون زمینه‌سازی‌هایی که جنبش‌های معینی در آن دخیل بودند امکان‌پذیر و عملی نبود. منظور من از زمینه‌سازی فقط آکسیون نیست (که از این نظر در زمان شاه تا آغاز دوره انقلاب خبر چندانی نبود) بلکه کلا فضای نقد و اعتراض موجود در جامعه است. این فضا حاصل عملکرد و مقابله جنبش‌ها است. سرنوشت انقلاب پنجاه و هفت را نبرد جنبش

ها تعیین کرد و نه فقط نبرد مردم علیه شاه. مردم شاه را انداختند، ولی مردم با چه نقدی، با چه پرچمی و با چه نوع اعتراضی اینکار را کردند؟ و وقتی به سراغ این نقد، پرچم مردم و روندی که در جنبش ضد شاهی حاکم بود، بروید، براحته می‌فهمید که چرا از درون آن جمهوری اسلامی سر بر آورد. وقتی مقدمات آن باشد، نتیجه اش همین خواهد بود.

الآن، در واقع، ما داریم واقعه را بعد از وقوع تحلیل می‌کنیم. ولی واقعه‌ای هم در جلومان هست و وقتی با این دید نگاه کنیم، این متدلوزی و شیوه‌ها داشته باشیم، آنوقت میتوانیم مکانیسم‌های شکل دهی به انقلابی که در پیش است را بشناسیم و بفهمیم چه باید کرد. انقلاب صاعقه است ولی باید ابرش را متراکم کرد. آیا تراکم این ابرها را در فضای سیاسی ایران می‌بینیم؟ و اساساً انقلاب سوسیالیستی از چه جرقه‌ای و بر اثر اصطکاک چه نوع قطب بندی مثبت و منفی، در آسمان سیاسی ایران بوجود می‌آید؟

در سیر تحولات انقلاب ۵۷ و پروسه هژمونی پیدا کردن اسلامیون در آن و در نهایت به شکست کشیده شدن آن، جنبش ملی اسلامی که ده‌ها سال در ایران و در اپوزیسیون شاه فعال بود نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. امروز هم ما شاهد حضور و فعالیت مشخصه سه جنبش ملی - اسلامی، ناسیونالیسم پرو غرب و کمونیسم کارگری در فضای سیاسی ایران هستیم. بعلاوه امروز، بر خلاف دوران شاه، يك جنبش اعتراضی گسترده‌ای علیه حکومت اسلامی در جامعه وجود دارد که آنرا جنبش سرنگونی می‌نامیم. سؤال امروز اینست که نقش و وزنه جنبش‌های طبقاتی در جنبش سرنگونی چیست؟ و بخصوص راه‌های کسب نفوذ و قدرتگیری کمونیسم کارگری در جنبش سرنگونی کدامست؟ قبل از پاسخگوئی به این سؤال اجازه بدهید در مورد خود جنبش سرنگونی بیشتر تامل کنیم.

### بحران حکومتی بورژوازی و جنبش سرنگونی

جنبش سرنگونی يك جنبش مستمر است که در اشکال متنوع و عرصه‌های مختلفی بروز پیدا میکند. این نه هنوز انقلاب است و نه صرفاً

مبارزاتی مطالباتی و یا صنفی. مهمترین عاملی که باعث میشود ما چنین جنبش ویژه ای در ایران داشته باشیم اینست که این حکومت یک بحران مستمر و مزمینی دارد که آن هم ویژه است. این شرایط در روسیه قبل از انقلاب اکتبر نبود، در ایران زمان شاه نبود، شاید امروز در هیچ جای دیگر دنیا هم نباشد، ولی در ایران یک جنبش سرنگونی مستمر وجود دارد قبل از هر چیز به این دلیل که موضوع قدرت سیاسی باز است. برای اینکه این موضوع را بهتر بفهمیم، بنظر من، میشود اینرا با یکسری مشاهدات خیلی روشن مادی، نشان داد. وضعیت جمهوری اسلامی را با زمان شاه مقایسه کنید. آیا در دهه ها های چهل و پنجاه و قبل از شروع انقلاب اساساً صحتی از این بود که شاه رفتنی است؟ و یا کی و چطور میرود؟ فروپاشی میشود یا سرنگونی؟ از بالا چه کسی چه میگوید، انقلاب میشود یا رژیم چنج، و چه چیزی به جای رژیم می آید؟

در ایران امروز مدتهاست این صحبتها بر سر زبان مردم است. مردم دارند در تاکسی و اتوبوس میگویند که این رژیم، مرده ای است که به زور سرپا است. فقط یکی باید جسدش را بردارد. اینککه این حکومت می رود و چطور میرود یا آخوند ها کی گوشان را کم میکنند به هزار و یک شکل طنز و شوخی و جدی نقل محافل مردم است. ما در فضای سیاسی ایران نزدیک به دو دهه است که با چنین شرایطی مواجهیم. این شرایط اساساً از بعد از جنگ ایران و عراق شروع شد و مدام هم وسیعتر و رادیکال تر شد. حتی اگر مردم رفتند پشت دوم خرداد و به خاتمی رای دادند، بخاطر این بود که در آن، یک نوع تغییر پایه ای در این حکومت می دیدند. این توهام را داشتند که رای به خاتمی رای نه به ولی فقیه است. در هر حال نکته مهم اینست که مدتهاست که در عرصه مبارزه طبقاتی در جامعه، مسئله قدرت سیاسی باز است و به همین خاطر با یک جنبش سرنگونی طلبانه مستمر مواجه هستیم.

مساله از اینجا شروع شد که بورژوازی جهانی در مقابل انقلاب پنجاه و هفت، ناگزیر پشت جریان اسلامی خمینی قرار گرفت که

مهمترین خصوصیت اش این بود که می توانست بیاید و به اسم خود انقلاب، آنرا بگوید. میتوانست در برابر "خطر" قدرتگیری چپ در جامعه بایستد و در یک مقیاس استراتژیک حلقه مهمی از کمریند سبز ساخته و پرداخته آمریکا و ناتو بدور شوروی آن زمان باشد. در واقع این تنها حسن اش برای بورژوازی جهانی بود. حکومت اسلامی از پس اداره یک جامعه متعارف سرمایه داری بر نمی آمد و هنوز هم بر نمی آید. این حکومت در واقع محصول بن بست یک طبقه است. بن بست سیاسی بورژوازی ایران است که هم این حکومت را نمیخواهد و هم نمیتواند از شرش خلاص شود. از یکسو این حکومت اساساً بخاطر خصلت اسلام "ضد آمریکائی" اش با یک بحران مزمین و عمیق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دست بگریبان است و از سوی دیگر بورژوازی، در ایران و در سطح جهانی، نمیتواند آنرا با حکومت مطلوب خود جایگزین کند. یا عبارت دقیقتر جایگزین کند بی آنکه خطر قدرتگیری چپ را این بار بسیار وسیعتر و پرنفوذ تر از انقلاب ۵۷، در برابر خود داشته باشد. دقیقاً همین معضل لاینحل بورژوازی مسئله قدرت سیاسی را باز میکند. وقتی بخشی از خود طبقه حاکمه، میرود در اپوزیسیون و مقابل حکومت خودش قرار میگیرد؛ وقتی خود طبقه حاکمه، حکومت اش را قبول ندارد (بقیه طبقات جامعه که معلوم است تکلیف شان با این حکومت چیست) و یک علامت سؤال رویش گذاشته و تازه بحث پسر عموها و نزدیکانش هم اینست که ولی فقیه اش را قبول ندارم، قانون اساسی هم باید تغییر کند، اسلامی هم که من می گویم این نیست و اصلاً من سکولار هستم و غیره، خوب، معلوم است که در آن جامعه مسئله قدرت سیاسی باز است. خود بالایی ها مسئله را باز کرده اند. از آن طرف هم؛ اقتصادی که نمیگردد، درد و بدبختی که بر سر مردم است، طبقه کارگری که شش ماه به شش ماه حقوق اش را نمی گیرد و غیره و غیره. همه اینها را مردم بدرستی ربط میدهند به جمهوری اسلامی و وجود این حکومت.

در یک سطح پایه ای آنچه ما آنرا جنبش سرنگونی مینامیم، مستقل

ار هر درجه فراز و نشیب و ضعف و قدرتی که در هر مقطع میتواند داشته باشد بر این واقعیت بحران عمیق حکومتی رژیم موجود مبتنی است و تا زمانی که این بحران وجود دارد جنبش سرنگونی نیز وجود خواهد داشت.

انعکاس این وضعیت را در نبرد بین جنبش های اجتماعی میتوان مشاهده کرد. مساله قدرت سیاسی یک مساله محوری و وجه تمایز اساسی در تقابل میان این جنبشها است. جنبش سلطنت طلب آلترناتیوهای حکومتی خودش را طرح میکنند؛ بازگشت به نظام شاهنشاهی، شاه سلطنت کند نه حکومت، جمهوری- سلطنت پارلمانی، مشروطه و غیره. شیوه هائی هم که مطرح میکنند انقلاب مخملی و نافرمانی مدنی و یا حمله نظامی آمریکا و در هر حال آنکا به آمریکا و بورژوازی جهانی برای رسیدن بقدرت است. جنبش ملی- اسلامی در اپوزیسیون هم آلترناتیوها و شیوه های خودش را دارد؛ تغییراتی در رژیم موجود و روی کار آوردن جمهوری اسلامی دوم از طریق استعاله و تسامح و تساهل و غیره. در برابر اینها، طبقه کارگر و جنبش کمونیسم کارگری خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و کل نظام موجود بقدرت خود مردم و مبارزات کارگران و اکثریت معترض و ناراضی جامعه و جایگزینی آن با یک جامعه آزاد و برابر و مرفه انسانی، یک جامعه سوسیالیستی است.

نکته مود تاکید من در اینجا اینست که جامعه ایران، یکی از آن جوامع استثنایی است که در این سه دهه اخیر سؤال درباره حکومت، آلترناتیوهای مختلف حکومتی، احتمال و امکان تغییر رژیم و در یک کلام مساله قدرت سیاسی مدام بالای سر جامعه وجود داشته و از جانب جنبش های مختلف هم، جواب های مختلفی گرفته است.

بنا بر این بحث جنبشهای طبقاتی برای ما صرفاً یک امر نظری و تحلیلی در شناخت تحولات سیاسی نیست، بلکه مهمتر از آن پیش شرط پاسخگوئی عملی به این مساله اساسی است که چگونه میتوان با دخالتگری و تاثیر گذاری در دل جنبش سرنگونی طلبانه ای که در جامعه در حال جریان است در

جهت شکل دهی به یک انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی حرکت کرد و به پیروزی رسید.

### موقعیت جنبشهای طبقاتی در شرایط حاضر ایران

همانطور که در بالا اشاره کردم بحث مهمی که اولین بار منصور حکمت مطرح کرد و بنظر من یکی از تحلیل های پایه ای و مبانی نظری کمونیسم کارگری است، این است که طبقات از طریق جنبش ها مقابل هم می ایستند و احزاب در دل جنبش ها معنا پیدا میکنند.

وقتی از این زاویه به تحولات سیاسی نگاه کنیم، از تقسیم سنتی احزاب به چپ و راست و غیره، فراتر میرویم و به این سؤال میرسیم که هر حزب و نیروی سیاسی ای به چه جنبشی متعلق است؟ مثلاً حزب چپ متعلق به جنبش ملی- اسلامی، بیشتر به الهیات رهایی بخش و تعبیرات شبه چپ از مذهب در همان جنبش نزدیک است تا شاخه راست جنبش کارگری. میخواهم بگویم که اگر بدین شکل به وجود جنبش های طبقاتی قائل باشیم، آنوقت طور دیگری احزاب، نیروها و تحولات سیاسی را تبیین خواهیم کرد.

سه جنبش اصلی که ما از آنها صحبت و بحث کرده ایم، یعنی سه جنبش ملی- اسلامی، جنبش ناسیونالیسم پرو غرب و جنبش کمونیسم کارگری هر یک تاریخچه مشخص خود را دارند. جنبش ناسیونالیسم پرو غرب از زمان سقوط شاه بعنوان یک جنبش اپوزیسیون پا به عرصه سیاست گذاشت. طبعاً قبل از آن یک جنبش اعتراضی نبود بلکه خودش در حکومت بود و قدرت سیاسی را در دست داشت. بعبارت دیگر ناسیونالیسم پروغرب یعنی ناسیونالیسم رضا خانی، محمد رضا شاهی در دوره پهلوی ایدئولوژی و خط رسمی دولتی بود. این ناسیونالیسم از زمان رضا شاه روی کار آمد و فرم های مورد نظر سرمایه داری را از بالا پیاده کرد. از تغییرات و زیرسازی های اقتصادی در خط آهن، جاده کشی، شهرسازی و غیره گرفته تا انقلاب سفید و اصلاحات ارضی رفرمهای کاپیتالیستی ای بودند که در دوره

پهلوی انجام شدند. در آن دوره ناسیونالیسم پرو غرب در حکومت بود و دقیقاً چون اینطور بود، یک جنبش استقلال طلب، صنعت گرا، ضد غربی و شرقزده را در مقابل خودش اپوز کرد و به اپوزیسیون راند. (البته این نوع شرقزدگی دارای ابعاد جهانی بود که در ادبیات حزب ما مفصلاً مورد بحث قرار گرفته است). این جنبش اپوزیسیون سلطنت کاملاً تحت نفوذ و هژمونی جنبش ملی - اسلامی قرار داشت.

به نظر من ریشه های جنبش ملی اسلامی به مشروعه خواهی در مقابل جنبش مشروطه بر میگردد. جنبش مشروطه عدالتخواه، میخواست، بیمارستان میخواست، مدرسه مدل غربی میخواست، قانون اساسی اش را هم از بلژیک ترجمه میکند و میگوید این هم باید قانون اساسی مملکت باشد. اما مشروعه چی می آید و این را تبدیل میکند به سلطنت مشروطه ای که مذهب پشت اش بود. جنبشی که در نهایت نمی خواست سلطنت از بین برود و از فتوالمها و ملاکین خلع ید شود ( اساس مخالفت خمینی با اصلاحات ارضی زمان شاه هم همین بود).

این خط مخالفت ارتجاعی با غرب و غریزدگی از همان زمان پرچم اسلام و دفاع از "فرهنگ خودمان" و ناسیونالیسم ضد غربی و شرقزده که مشخصه جنبش ملی مذهبی با تمام شاخه ها و تنوعاش در تاریخ صد ساله اخیر ایران است را بدست میگیرد. کودتای ۲۸ مرداد و سپس اصلاحات ارضی دو اتفاق سیاسی و اجتماعی مهمی است که این اپوزیسیون ملی - اسلامی ضد شاهی را بیش از پیش تقویت میکند و زمینه های رشد آنرا فراهم میکند.

تقریباً کلیه نیروهائی که در برابر شاه ایستاده بودند از چپ و راست، از چپ بویولیست سیاسی - تشکیلاتی کار و مشی چریکی تا الهیات رهایی بخش، تا مجاهدین و آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری، همه اینها، جزء همین جنبش ملی- اسلامی بوده اند و همه، یک اعتراض اجتماعی معین یعنی اعتراض از زاویه بورژوازی خرد و خرده بورژوازی که در منگنه سرمایه های بزرگ و جنبش کارگری له میشود، (بورژوازی که خود را ملی و مترقی

قلمداد میکند و از سرمایه های کمپرادور و وابسته به امپریالیسم و نارسائیهها و مشکلات کارکرد سرمایه "مستقل" در ایران ناراضی است) را نمایندگی میکردند. این جنبش از حد سیاست فراتر میرفت و به کل فرهنگ اعتراضی در زمان شاه شکل میداد.

فکر میکنم کسانی مثل من که در آن دوره چپ شدند و چشم خود را به دنیای سیاست باز کردند، کاملاً نمیتوانند آن فضا را حس کنند. مهم نبود که شما در چه خانواده ای باشید، فقط کافی بود که خانواده تان سیاسی باشد و ضد شاه، بعد از ده دقیقه، صحبت به اینجا می کشید که پول نفت مان را بردند، آقا جان یک سوزن نمی توانیم بسازیم، ذوب آهن نداریم، صنایع مان وابسته است، پیکان موتوروش وارداتی و بدنه اش حلبی است و فرهنگ فاسد غربی بیداد میکند و غیره و غیره. اینها بحث ها و باصطلاح امروز گفتمان غالب بر اپوزیسیون آن زمان بود. آنکه چپ بود، اینها را با مقولات شبه مارکسیستی، انقلاب و طبقات و خلق و ضد خلق توضیح میداد و آنکه مذهبی طرفدار خمینی بود با جامعه حضرت علی و دفاع از ناموس امت اسلامی، و آن هم که مجاهد بود، با تشیع علوی در مقابل تشیع صفوی و جامعه بی طبقه توحیدی.

نمی شد در آن جامعه چپی مثل منصور حکمت بشوی. نمی شد. باید خیلی خیلی خلاف جریان، خیلی تابوشکن و در نتیجه خیلی منفرد می ماندی تا بتوانی بگویی که دعوای من با شاه، بر سر اینکه مثلاً این پیکان حلبی است، سر اینکه پول نفت مان را میخورند و میبرند و یا سر اینکه فرهنگ مرا به فرهنگ غربی فروختید، نیست. کسی این حرف ها را نمی زد. از چپ اش تا مذهبی اش، وقتی پای صحبت شان می نشست، وقتی تازه از سیاست روز فاصله میگرفتند و بطور عمیق راجع به آرمان شان، افق شان و نظرشان راجع به اینکه جامعه به کدام طرف برود، صحبت میکردند، می بینید در نهایت از این میگویند که مثلاً سرمایه داری در ایران خوب رشد نکرده است. جالب آنکه منظورشان هم فقط بخش صنعت و صنایع سنگین بود و بخش خدمات

را نمی گفتند. بر خلاف چپ اروپا که طرفدار رشد و رونق بخش خدمات بود. ( یعنی اینکه از صرف بودجه و سرمایه گذاری در آموزش، بهداشت، مهد کودک، مدرسه سازی، حمل و نقل شهری و غیره حمایت میکرد) چپ ایران عطف توجه ای به این موارد نداشت و اساساً این بخش را حیف و میل می دید. نمی گفت چرا شاه مهد کودک نمی سازد، چرا وضع بهداشت و آموزش خراب است، چرا وضع بچه ها این چنین است و یا چرا خدمات شهری و مثلاً وضع آب و برق مان اسفناک است. بحث اش این بود که چرا ذوب آهن خودمان را نداریم، چرا نمی توانیم خودمان سوزن بسازیم و صنایع اتومبیل سازی مان هم که پیکان حلبی میسازد، کمپرادور است، وابسته است و غیره. این کلانرم اعتراض و انتقاد در میان اپوزیسیون بود. مهم نبود که شما خود را مارکسیست میدانستید، یا طرفدار مجاهدین، یا از دار و دسته خمینی. همه اینها با این ادبیات حرف میزدند. این خط و سیاست عمومی حاکم بر اپوزیسیون زمان شاه (بویژه مشخصاً در دوره بعد از اصلاحات ارضی) بود.

همانطور که اشاره کردم این جنبش را فقط در سطح احزاب و نیروهای سیاسی، آکسیون ها، تظاهرات و اعتصابات نباید دید (اساساً از این نقطه نظر در زمان شاه تحرك چندانی وجود نداشت). بحث بر سر فرهنگ و فضای سیاسی حاکم بر اپوزیسیون است. تمام فرهنگ و چارچوب و فضای اعتراضی اپوزیسیون را همین جنبش ملی - اسلامی میساخت. توجه کنید که بحث من بر سر فرهنگ علی العموم جامعه نیست، منظور من فرهنگ اعتراض است. یعنی اینکه جامعه به چه چیزی اعتراض میکرد، چطور اعتراض خودش را بیان می کرد و وقتی سیاسی میشد، آرمان و افق و نرم هایش چه بود. لذا، اینکه جامعه چقدر مذهبی بود، چند نفر نماز میخواندند یا چند نفر ناسیونالیست بودند، این در بحث من جایگاه زیادی ندارد. مهم اینست که آن جنبش اعتراضی علیه شاه با این زبان و فرهنگ شرزده ملی - اسلامی که توضیح دادم خود را بیان میکرد. در واقع، بستر اصلی نقد و اعتراض در زمان شاه تا

انقلاب پنجاه و هفت، آن فرهنگ شرزده ای بود که دکتر شریعتی ها، آل احمد ها و شعرايي از شاملو تا اخوان ثالث، و نویسندگانی چون غلامحسین ساعدی، هزار خانی و غیره میساختند. اینها میشوند پرچمداران فرهنگ اعتراضی به حکومت شاه، به سگ زنجیری امپریالیسم. و این فرهنگ بروشنی محتوی طبقاتی این جنبش یعنی نقد و اعتراض از زاویه منافع بورژوازی خرد و خرده بورژوازی مستاصل و در منگنه قرار گرفته میان سرمایه داری بزرگ پرو غرب و جنبش کارگری را منعکس میکرد. بویژه بعد از اصلاحات ارضی این نوع نقد و اعتراض به وضع موجود و به حکومت شاه بیش از پیش در جامعه جا باز کرد و تماماً بر فضای روشنفکری و سیاسی جامعه مسلط شد.

این جنبش ملی - اسلامی از انقلاب مشروطه تا انقلاب پنجاه و هفت، بارها در تند پیچ های سیاسی مردم را بدنبال خود کشید و سرشان را به سنگ زد. مردم، اکثریت کارگر و زحمتکش جامعه درد خود و خواسته های بر حق خودشان را داشتند ولی در غیاب آلترناتیو کمونیسم کارگری ( در تمایز از کمونیسمهای سنتی که در واقع شاخه چپ جنبش ملی اسلامی بودند) بدنبال رهبران و نیروهای ملی اسلامی روان میشدند و جز شکست و ناکامی نصیبی نمیدردند. این روند اصلی تحولات سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا جنبش ملی کردن نفت و تا انقلاب ۵۷ بود.

وقتی این جنبش و نقش اجتماعی آنرا بدرستی بشناسیم، متوجه میشویم که انقلاب پنجاه و هفت و روی کار آمدن خمینی تصادفی نبود. درست است که بالاخره کنفرانس گوادلوپ و غرب رفت پشت خمینی و بزرگ و مطرح اش کرد ولی زمینه اجتماعی باید وجود میادشت تا یکنفر را بنشانید زیر درخت سیب و در عرض دو ماه بشود "انقلابی ترین مرد جهان"! چیزی که این شرایط را بوجود آورد، همان جنبش ملی - اسلامی بود که کل فضای اعتراضی جامعه را میساخت.

### بستر جهانی جنبشهای طبقاتی در ایران

دوران رونق جنبش ملی اسلامی در ایران مصادف بود با دوره انقلاب چین، دوره ویتنام، و دوره کمونیسم نوع روسی. همه اینها پرچم های اعتراضات استقلال طلبانه، صنعت گرا و ناسیونالیستی ای بودند که بخصوص در کشورهای موسوم به جهان سوم میخواستند راه را برای رشد سرمایه داری "ملی و مستقل" هموار کنند.

اساساً در تمام دوره جنگ سرد، بطور واقعی، دعوا و مجادله بر سر این بود که در کشورهای در حال توسعه و جهان سوم چه مدلی از نظر اقتصادی جواب غلبه بر نظامهای بسته فئودالی و رشد سرمایه داری را میدهد و دو بلوک شرق و غرب بطور واقعی برای این مساله جواب داشتند. طرح اصل چهار و اصلاحات ارضی نوع آمریکا، جواب غرب بود برای جوامعی نظیر ایران. راه رشد غیر سرمایه داری مدل روسی هم جواب بلوک شرق بود برای رشد کشورهای مثل کنگو و عراق بعثی و حتی چین و کوبا.

در واقع مبارزات ضد استعماری، ضد امپریالیستی، در جوهر خود مبارزه بر سر الگوهای رشد و جدال واقعی طبقه بورژوازی تازه بدوران رسیده این کشورها با نظام فئودالی فرتوت و رو بموت بودند و جنبشهای خود را هم بوجود آوردند. مثلاً جنبش مائوئی در چین پیروز شد و آن جامعه را صنعتی کرد و جنبش بورژوازی صنعتی روس هم توانست میراث انقلاب اکتبر را از آن خود کند و قدرت صنعتی دوم جهان دوره جنگ سرد را بوجود بیاورد. این جنبش ها امر و آرمان خود را داشتند و اینکه به چه اسمی حرف میزدند، اساساً بحث دیگری است.

چپ در ایران هم طبعاً از این جنبشهای جهانی کاملاً متأثر بود. در واقع در میان چپ ایران هم از نظر اقتصادی، دعوا بر سر مدل های رشد بود. اینکه چطور باید نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره را در هم کوید و سرمایه "ملی مترقی" را از وابستگی به امپریالیسم نجات داد دغدغه اصلی این چپ بود.

با رشد جهانی سرمایه و پیوستن تقریباً تمام کشورهای جهان سومی به بازار جهانی سرمایه عمر این جنبشهای "بورژوازی ملی مترقی"

نیز به پایان رسید. در این دوره است که انقلاب ۵۷ در ایران (که در واقع محصول به آخر رسیدن و سترونی این نقد بورژوازی از مسائل اجتماعی بود) بوقوع می پیوندد و یک دهه بعد فروپاشی بلوک شرق در سطح جهانی نیز از نظر سیاسی به این دوره خاتمه میدهد.

امروز دیگر نظام نیمه فئودال - نیمه مستعمره ای نه در ایران و نه تقریباً در هیچ کجای جهان در کار نیست. دنیا تماماً در دامن سرمایه داری و بازار جهانی سرمایه قرار گرفته است. بطوریکه وقتی بانک جهانی، نسخه رشد سرمایه و نسخه اداره جامعه را مینویسد، برای غرب شرق و شمال و جنوب توصیه های واحدی دارد: دستمزدها را به رقابت در بازار آزاد نیروی کار بسپارید. ساعات کار را همینطور. اتحادیه بی اتحادیه. اگر اتحادیه ای نیست نگذارید تشکیل شود و اگر هست تضعیف و حاشیه ای اش بکنید، به سرمایه داران بخشودگی مالیاتی بدهید، بگذارید بازار آزاد نرخ ها را تعیین کند، از خدمت دولتی بزنید، حداقل دخالت دولت در جامعه و غیره.

در چنین شرایطی فروپاشی شوروی موضوعات را به جای دیگری برد و مسائل جهانی را عوض کرد. جنبشهای ملی - صنعتی - استقلال طلبانه لباس عارتی مارکسیسم و سوسیالیسم را کنار گذاشتند و به نام خود حرف زدند. ناسیونالیسم و مذهب و قومگرایی همه جا افسار گسیخت و به پرچم اعتراض تبدیل شد. در جهان، بعد از جنگ سرد، در سطح وسیعی می بینیم که اعتراضات مردم با پرچم دموکراسی، با پرچم ناسیونالیسم، با پرچم بازگشت به خود، به نژاد و قوم خودمان صورت میگیرد و اعتراضات تبدیل میشوند به اعتراضات ملی، قومی و مذهبی. تحقیر شدگان عالم، ستمدیدگان، بدبختان و محرومان، طبقه کارگر و نود درصد جمعیت عالم که فکر میکنند بعد از فرو ریختن شوروی، قرار است دری به تخته بخورد و خبری شود و دنیا گلستان شود، همگی به سرمایه داری بازار آزاد و دموکراسی غربی دخیل می بندند. از یکسو انقلاب مخملی و رژیچ چنچ و از سوی دیگر کوبیدن بر هویتهای ملی و قومی و

نژادی همه جا را فرا میگیرد.

ولی در جامعه ایران وضعیت برعکس است. ایران جامعه ای "خلاف جریان" است باین دلیل که قبل از فروپاشی شوروی، از انقلاب ۵۷ و در اثر شکست این انقلاب نماینده مسلم و در واقع تبلور الگوی حکومتی نظم نوین جهانی در ایران حاکم میشود. و مذهب و شرفزدگی و رجعت به خودمان و ناسیونالیسم متعفن جهان سومی در مسند قدرت قرار میگیرد.

اکنون سه دهه است که جمهوری اسلامی جامه را در پنگال خود میفشارد و لذا خواه ناخواه انسانگرایی، مدرنیسم و آزادیخواهی را در مقابل خود و بعنوان اپوزیسیون خود بوجود آورده است. این شرایط زمینه اجتماعی و طبقاتی عروج جنبش کمونیسم کارگری که از انقلاب پنجاه و هفت پا به عرصه جامعه گذاشت را فراهم آورد.

### روی کار آمدن جمهوری اسلامی و تغییر موقعیت جنبشها

انقلاب ۵۷ يك تغییر کیفی در وضعیت سیاسی جامعه بوجود آورد. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی جنبش ملی اسلامی از اپوزیسیون خارج شد و در قدرت قرار گرفت. و ناسیونالیسم پرو غرب به اپوزیسیون رانده شد. از سوی دیگر انقلاب پنجاه و هفت طبقه کارگر، یعنی طبقه ای را به میدان آورد که دیگر نقد و شکوه و شکایت نیم بند ملی اسلامیون در مورد کمبودهای سرمایه کمپرادور و غیره نمایندگی اش نمیکرد. این طبقه برای اولین بار قدرت و وزن سیاسی و اجتماعی اش را در يك حرکت اجتماعی عظیم یعنی در انقلاب ۵۷ به نمایش گذاشت. گرچه انقلاب را ملی - اسلامیون به شکست کشاندند اما بسیاری از خواستها و مطالبات انقلاب نظیر شورا و نظام شورائی مهر طبقه کارگر را برخورد داشت و مبارزات و اعتصابات کارگری ( بخصوص خارج محدوده نشینان و کارگران نفت) نقش تعیین کننده ای در سرنگونی حکومت شاه بازی کرد. این حرکت و ایفای نقش طبقه کارگر، که بخاطر موقعیت عینی اجتماعی اش در چارچوب نقد ملی اسلامی به وضعیت موجود نمی

گنجید، در واقع مایه و زمینه اجتماعی - طبقاتی عروج جنبش کمونیسم کارگری را در ایران فراهم کرد.

شکل گیری و قدرت گیری کمونیسم کارگری بر متن بحران عمیق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که حکومت با آن دست بگریبان بود باعث شد جنبش ملی اسلامی تلاش کند تا دوباره در قالب اپوزیسیون، اما این بار برای حفظ نظام، به حرکت در بیاید. مشخصا

بخشی از جنبش ملی اسلامی با بیرق اصلاحات و با شعار تسامح و تساهل و استحاله در دفاع از جمهوری اسلامی در برابر مبارزات و اعتراضات فزاینده مردم و "خطر" رشد چپ کمونیسم کارگری در این مبارزات بیدار آمد. این اساس و پایه شکل گیری دو خرداد بود. جنبش ملی - اسلامی که در تاریخ معاصر ایران بارها و بارها با نمایندگان خودش، با احزاب و جبهه های خودش (جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب توده، و ...) به حرکت درآمده بود و به جایی نرسیده بود، در توهامات خود مانده بود، جنگ را باخته بود و به سوراخ اش برگشته بود، بارها و بارها مردم را به لب چشمه برده و تشنه برگردانده بود، اینبار با دوم خرداد به میدان آمده بود تا برای حفظ نظام موجود، حفظ حکومت خودش، شانس اش را امتحان کند. و این بار، و برای اولین بار، جنبش کارگری در مقابل اش ایستاد.

در واقع، در قضیه دوم خرداد، بحث فقط این نبود که خاتمی آمده رئیس جمهور شده و میخواهد از ولی فقیه ببرد. این صورت ظاهر و سطحی مسئله بود. بنظر بحث اساسی تر این بود که جنبش ملی - اسلامی که همیشه حفظ نظام موجود با يك نوع رفرم هایی، با يك نوع قر زدن هایی، کارش بود، یکبار دیگر بمیدان آمد که با پرچم جمهوری اسلامی دوم همان ماموریت همیشگی را انجام دهد. این جنبش که بار اول با پرچم اپوزیسیون ضد رژیم، قدرت را از شاه گرفته بود و با رهبری اش انقلاب پنجاه و هفت را شکست داده بود، وقتی مسئله حفظ نظام، یعنی حفظ ملی اسلامیون در قدرت، پیش آمد با پرچم اپوزیسیون پرو رژیم بیدان آمد و مثل ستون پنجم

با علم مخالفت با ولی فقیه در جامعه ظاهر شد برای اینکه با خط اصلاح، استحاله و غیره، بگوید تغییر انقلابی ممنوع. اعلام کند انقلاب راهش نیست، خشونت است و بدر نمی خورد. آمد برای اینکه یکبار دیگر نظام را نجات دهد، همانطور که در تاریخ چندین دهه ساله اخیر ایران بارها همین کار را کرده بود. اما این بار نتوانست و از چپ جامعه شکست خورد.

### مقابل جنبش کمونیسم کارگری و جنبش ملی - اسلامی

همانطور که بالاتر اشاره کردم از مقطع انقلاب پنجاه و هفت، جنبش دیگری بسرعت رشد کرد و رو آمد که بعد خودش را کمونیسم کارگری نامید. گرچه این جنبش ریشه ایرانی نداشت و خود حزب کمونیست کارگری از درون تقابل کمونیسم عمیقاً انسانی منصور حکمت با بورژوازی جهانی در آستانه فروپاشی بلوک شرق سر بلند کرده بود اما در ایران زمینه عروج آنرا انقلاب پنجاه و هفت فراهم کرد.

وقتی جنبش ملی - اسلامی در لباس دو خرداد دوباره بمیدان آمد این حرکتی در مقابل حکومت موجود (نظیر زمان شاه که هر وقت سر بر آورده بود پهلوی ها زده بودند) اش. نصف شان را با خودشان کرده بودند و نیم دیگر را کوبیده بودند) نبود، بلکه ضرورت خود را از حفظ نظام در برابر خطر اعتراضات رادیکال مردم علیه کل نظم موجود میگرفت. و در این مقابله دو خرداد نه از راست در جامعه بلکه از کمونیسم کارگری شکست خورد. درست است که بالاخره ولی فقیه دمس را گرفت و از صندلی های قدرت کنار گذاشت، از مجلس بیرون اش کرد و از ریاست جمهوری انداخت اش، ولی این خط راست ولی فقیه نبود که محصول را جمع کرد. جامعه با عبور از دوم خرداد به خط ولی فقیه نپیوست ( اساسا خط دو خرداد ضروری شده بود چون حنای ولی فقیه در جامعه رنگی نداشت). دوم خرداد آمده بود که اعتراضات مردم را جمع و جور کند و نتوانست. و چه چیزی به بالائینها ثابت کرد که نمیتواند؟ خود جامعه، خود اعتراضات مردم که دیگر کنترل آن از دست همه شان در رفته بود. این چنین شد که ارزش مصرف دو خرداد

از بین رفت و خط راست کنارش گذاشت.

در تمام مدت میداننداری دو خرداد حزب کمونیست کارگری پرچمدار نقد و افشای رادیکال و پیگیر این جریان بود. دعوای جناح راست و جناح دو خرداد بر سر این بود که چگونه و با چه سیاستها و روشهایی میشود نظام جمهوری اسلامی را حفظ کرد و در برابر آنها کمونیسم کارگری خط سرنگونی و تغییر کل این نظام را نمایندگی میکرد. شکست دو خرداد در واقع شکست خط حفظ نظام موجود از خط تغییر انقلابی کل وضع موجود بود.

نکته مهم تر اینست که این صرفا شکست خاتمی و جنبش دو خرداد نبود، بلکه شکست تاریخی ای بود برای يك جنبش سابقه دار و مداوم ملی اسلامی که نتوانسته بود برای ده ها سال شیخ السفرای اپوزیسیون باشد. ده ها سال نتوانسته بود رنگ خود را نه تنها به سیاست ها و احزاب بلکه به آرمان ها، اهداف و استراتژی و کلا فرهنگ اعتراضی در جامعه بزند. شکست دو خرداد نقطه ختمی بر کل این بساط بود. این در واقع شکست شکوه و شکایتهای ضد - آمریکائی و ضد غریزدگی بورژوا - خرده بورژوائی از نقد و اعتراض رادیکال کارگری، از کمونیسم کارگری، در يك مقیاس اجتماعی بود.

يك نتیجه بلافضل شکست دو خرداد، گسترش نفوذ نقد و اعتراض سوسیالیستی به وضع موجود و به این معنا رشد و گسترش نفوذ کمونیسم کارگری در جامعه بود. این شعارهای چپ و سوسیالیستی که امروز در جامعه ظنین افکنده است فقط يك بخش کوچک قضیه است. این بروز سیاسی، آکسیونی و شاید بشود گفت خیابانی ای کمونیسم کارگری است. اما این فقط نوک کوه یخ است. واقعیت مهمتر اینست که امروز فضا و فرهنگ اعتراض به حکومت و نظم موجود را دیگر نه جنبش ملی اسلامی، بلکه چپ کمونیسم کارگری تعیین میکند. این واقعیت بازگشت ناپذیر است، این غول از شیشه خارج شده است و دیگر نمیتوان آنرا به شیشه برگرداند. این بنظر من، يك پیروزی اجتماعی و يك دستاورد اجتماعی جنبش ماست. شما میتوانید چهل

یا پنجاه سال به عقب برگردید و وارد محافل اعتراضی آن زمان شوید و ببینید نقل محافل شان، مسائل شان و دغدغه هایشان چه بود و امروز بروید ببینید چه چیزی است؟ فرض کنید کسی، مثلاً يك محقق تاریخ که اتفاقاً حدود چهل سال پیش به ایران رفته و یکسری پرسشنامه ها را داده مردم پر کرده اند ( رفته مثلاً در دانشگاه فنی یا دانشگاه صنعتی سال پنجاه ) و بعنوان مثال پرسیده است که شما میخواهید جامعه چطور باشد، اعتراض تان چیست، از چه چیزی دلخورید، میخواهید چه چیزی عوض شود؟ و همین محقق سال گذشته هم سفری به تهران رفته ( و اینبار نه لزوماً و حتماً به دانشگاهها بلکه در کوچه و خیابان و اتوبوس محل تجمعات مردم ) و همان سئوالات را پرسیده است. وقتی اینها را میگذارد و با هم مقایسه می کنید، متوجه میشوید که يك اتفاق مهمی در این وسط افتاده است. دیکتاتوری ظاهراً همان دیکتاتوری است. مردم در زمان شاه حق نداشتند حزب درست کنند و الان هم حق ندارند، کارگر بی حقوق بود، حالا هم بی حقوق است، دولت دیکتاتور و سرکوبگر بود، حالا هم هست. با اینهمه وقتی به قضیه مقایسه جنبش ها و نوع و مضمون اعتراض و نقد مردم توجه میکنید با دو چیز متفاوت رویرو میشوید. پرسشنامه هایی که چهل سال پیش پر شده اند، وجه مشترک همه شان مسائلی بود که اشاره کردم؛ فساد غربی همه جا را گرفته، این حکومت سگ زنجیری آمریکاست، دشمن اصلی ما آمریکاست، نفت مان را دارند میبرند، آمریکا کودتا کرد، نمی گذارند ما صنعتی شویم، سرمایه داری مونتاز ما را بیچاره کرده، ما سرمایه داری وابسته ایم و غیره. اینها پاسخهائی هستند که در پرسشنامه های آن دوران دیده میشوند. اما وقتی پرسشنامه های حاضر را می بینیم با مسائل متفاوتی رویرو میشویم؛ کارگر تشکل آزاد خودش را میخواهد، نمیگذارند! آزادی وجود ندارد و آزادی اندیشه با ریش و پشم نمی شه؛ این حکومت سر و ته يك کریاس است، باید از سر کل این حکومت راحت شد؛ مذهب باید از دولت جدا باشد؛ اعدام باید ممنوع شود؛

حجاب و آپارتاید جنسی باید لغو شود؛ ما حقوق پایه و انسانیت را می‌خواهیم؛ منزلت- معیشت حق مسلم ما است؛ بربریت یا سوسیالیسم، و نقد و اعتراضات و مطالبات رادیکال و انسانی ای از این نوع. راجع به مسائل جهانی هم همین نوع پاسخها را میبینید: این ضد آمریکائی گری جمهوری اسلامی ربطی به ما مردم ندارد؛ نه دخالت آمریکا را می‌خواهیم و نه جمهوری اسلامی را؛ نه بمب نه جنگ؛ نه انرژی هسته ای نه حقوق ۱۸۰ هزار تومنی؛ یک کره زمین یک انسان و غیره. اینها مضمون اعتراضات و نقد و مطالبات مردم در شرایط حاضر است. شعارها و اعتراضاتی که صد و هشتاد درجه از اپوزیسیون ضد شاهی در آن دوره متمایز است.

می‌خواهم بگویم که حتی اگر یک اعتصاب دانشجویی نداشتیم (کما اینکه در زمان شاه هم نداشتیم)، فرض کنید یک تظاهرات اول مه نداشتیم، شانزده آذر نداشتیم، یک اعتصاب شرکت واحد یا هفت تپه نداشتیم و باز هم میشد این تفوق افق چپ و نقد و اعتراض سوسیالیستی را در فضای اعتراضی جامعه مشاهده کرد. این یک واقعیت علنی و ملموس و غیر قابل انکار است.

همین واقعیت است که خود را بصورت "بئر" ها و پلاکاردهای سرخ، در شکل شعارسوسیالیسم برای رفع تبعیض و سوسیالیسم یا بربریت، در اعتصابات و اعتراضات کارگری و در تجمعات اول ماه مه ها و هشت مارسها، در طنین سرود انترناسیونال نشان میدهد. اما نباید فقط همین نشانه ها را دید و همینجا ایستاد. کسی که جنبش سرنگونی و چپ را فقط در همین بروزات آکسیونی خلاصه میکند اگر مدتی اعتراضات مردم بروز و برآمدی نداشته باشد ناگزیر به این نتیجه میرسد که رژیم در حال پیشروی است و یا جنبش سرنگونی شکست خورد و غیره؛ شخصی مثل گنجی یا شیرین عبادی، دوتا سخنرانی در آمریکا و اروپا میکند نگران میشود که مثل اینکه دوم خردادی ها برگشتند! خطر جنگ بالا میگیرد، یاد سناریوی سیاه می افتد و جنبش سرنگونی یادش میرود!

من می‌گویم اصلاً فرض کنید هیچکدام از اینها نیست. فرض کنید اساساً مثل زمان شاه است. حرف اینست که زمان شاه، وقتی بعنوان مثال کتاب غریبزدگی آل احمد در میان روشنفکران دست بدست میرفت و یا دکتر شریعتی سخنرانی میگذاشت و اخوان شعر زمستانش را میگفت و شاملو هم "شیر آهن کوه مرد آش را، یک آدم با بصیرت و عمیق مارکسیست، میتوانست به آن جامعه دقیق شود و ببیند که جنبش ملی- اسلامی دارد در آن جامعه بیداد میکند، دارد خودش را میسازد و فردا اگر خبری شود، اینها می آیند روی کار. گرچه اعتصاب و تظاهرات و جنبشهای اعتراضی چندانی در کار نبود، اما با اینهمه روشن بود که ابرهایی که در آسمان ایران جمع میشدند، زمینه را برای قدرت گیری جنبش ملی اسلامی فراهم میکردند.

امروز هم کسی که در وقایع عمیق شود به روشنی میبیند که جنبش کمونیسم کارگری در حال نیرو گرفتن است. بحث صرفاً برسر این یا آن آکسیون و یا حرکت اعتراضی نیست، کل فضای سیاسی و اعتراضی در جامعه حاکی از گسترش و نفوذ نقد انسانی و سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه است.

اگر جمهوری اسلامی ده ها برابر این به جرقه‌ی آویزان کند و بزند، نمی تواند این فرهنگ اعتراضی را از بین ببرد. ممکن است بتواند چپ را بزند، اما چپ را زده است، و اگر موج اعتراض برگردد، دوباره پرچم نقد و اعتراض چپ را بلند خواهد کرد. فضا، و یا بقول فرنگیها "پارادایم" اعتراضی را در جامعه ایران دیگر نه جنبش ملی اسلامی، بلکه کمونیسم کارگری تعیین میکند و این یک دستاورد بازگشت ناپذیر است.

### کمونیسم کارگری و امر رهایی انسان

چپ کمونیسم کارگری که به فضای سیاسی امروز در جامعه شکل میدهد اساساً و ماهیتاً از چپ سنتی، یا در واقع شاخه چپ جنبش ملی اسلامی متفاوت است. مهمترین پایه‌ای ترین این تمایزها در آرمان و افق انسانی کمونیسم

کارگری است. کمونیسم کارگری مستقیم و بیواسطه برای انسانیت، برای رهایی انسان و برای بازگرداندن اختیار به انسان می‌جنگد.

ما انسان را با واسطه و چند مجهول معاون به سیاست وارد نمی کنیم، بلکه از انسان و انسانیت مستقیماً دفاع می‌کنیم. اساس سوسیالیسم ما، انقلابیگری ما، آرمان ما و سیاست هر روزه ما انسان و انسانیت است. اینکه باید اول انقلاب صنعتی کرد که سرمایه رشد کند تا وضع انسان خوب شود، و یا امپریالیسم را بزنیم که مستقل بشویم و صنایع خودمان رشد کند که وضع انسانها خوب شود، اینها راه و روشهای جنبشهای دیگر است و کمونیسم کارگری دقیقاً با نقد این دیدگاهها توانسته است پرچم انسانیت و سوسیالیسم انسانی را برافراشته کند.

ما می‌گوییم اگر دعوا سر خواستها و مطالبات انسانی است. انسانیت را باید محور قرار داد. لطفاً این اسلام نوع دیگر و مرز پر گهر و پرچم و اقتصاد ملی و شرفزدگی و صنعت زدگی را بگذارید کنار. مساله بر سر رهایی و آزادی و رفاه فوری انسانها است بی هیچ تبصره واسطه و مجهول معاونی. ما می‌خواهیم از فردای روزی که پیروز شدیم، اعلام کنیم هر که بخواد میتواند هفته ای بیست ساعت کار کند. میشود. میتوانیم و می‌خواهیم همین کار را بکنیم. می‌خواهیم از فردای روزی که بقدرت رسیدیم اتوبوس را مجانی کنیم، خانه را مجانی کنیم، خدمات شهری را مجانی کنیم، میشود، میتوانیم و پایش ایستاده ایم. ما جنبش منزلت- معیشت هستیم. ما جنبش صنعت، جنبش ضد آمریکایی گری، جنبش فرهنگ خودمان، جنبش ضد غرب زدگی، پرو غرب زدگی، پرو شرق زدگی، نیستیم. ما جنبش "پرو انسان" ایم. اساس سوسیالیسم ما انسان است.

اجازه بدهید همین گفته معروف منصور حکمت را باز کنیم: "اساس سوسیالیسم انسان است" یعنی چه؟ یعنی برای اولین بار سوسیالیسمی در ایران نمایندگی میشود که دنبال راه رشد نمی‌گردد، دغدغه اش رشد صنایع ملی و صنایع مادر و غیر وابسته نیست، مساله اش بازگرداندن حرمت و اختیار به

انسانها و تامین رفاه انسانها است. مارکسیسم قرار نیست به کسی راه انباشت یاد بدهد. مارکسیسم جامعه سرمایه داری را در کاپیتال به شما میشناساند، برای اینکه اگر بخواهید پدیده ای را عوض کنید، باید آنرا بشناسید. اما برای چند دهه در سراسر جهان آنان که نمیخواستند تغییر اساسی در وضع موجود بدهند مارکسیسم دیگری ساختند. برای یک دوره، مارکس را از انسان جدا کردند و مارکسیسم را بردند سر رشد نیروهای مولده. گفتند مارکسیسم سر اقتصادیات است و انسان را هم دادند دست حقوق بشری ها. دادند دست لیبرال ها، دست انقلابات دموکراتیک! دادند دست هر کس و هر جنبش دیگری و خودشان شدند قیم نیروهای مولده! این ها جنبش طبقات دیگر تحت نام مارکسیسم و سوسیالیسم بود. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر سوسیالیسم و مارکسیسم مد شده بود و طبقات دیگر برای استقلال و یا صنعتی شدن و رشد اقتصادی و هر مساله و مشکلی که داشتند لباس چپ به تن میکردند. این مبنای شکل گیری کمونیسمهای غیر کارگری در جهان و در ایران بود. اما نه سوسیالیسم و نه مارکسیسم بر سر رشد اقتصادی نیست.

جامعه سرمایه داری را به حال خودش بگذارید رشد و انباشت میکند، کمونیسم طبقه کارگر قرار است سرمایه داری را محو کند، قرار نیست برای رشد آن نسخه به پیچد. و محو سرمایه داری قبل از هر چیز یک حرکت سیاسی است. ما کمونیستها می‌خواهیم وضع موجود را از اساساً تغییر دهیم، و هدف ما از این تغییر آزادی و رهایی و برابری انسانهاست. می‌خواهیم طبقات را بر اندازیم و انسان را آزاد کنیم.

تفاوت جنبش کمونیسم کارگری با جنبشهای دیگر در اینست که "انسان" را محور قرار داده است. اگر سر قدرت سیاسی می‌جنگد، اگر مقابل دوم خرداد می‌ایستد، اگر در مقابل جنبش اسلام سیاسی در آمریکا می‌ایستد، برای اینست که همه این نیروها انسان و انسانیت را لگد مال میکنند. جنبش ما بر سر رهایی انسان است. نقد ما به دنیا این است که انسان در جوامع

موجود "له" میشود! اعتراض انسانی، اعتراض ایرانی نیست، اعتراض بر سر احیای هویتهای قومی و مذهبی و ملی و نژادی هم نیست، بلکه اعتراض کسانی است که می‌گویند چرا آدم، در این دنیا آدم نیست. این اساس نقد سوسیالیستی به نظم سرمایه است و این نقدی است که در ایران امروز رنگ خودش را به جامعه زده است.

کمی در این تامل کنید که مردم به چه چیزی اعتراض دارند، از چه چیزی دلخورند، دردشان چیست؟ در آن پرسشنامه های فرضی که در سال پنجاه در ایران پخش میشد، اکثریت قریب باتفاق می گفتند دردمان اینست که صنایع مان وابسته است و شاه نوکر آمریکاست و نفت مان را میبرد. نود و نه درصد اینها را می گفتند. آلان اما، یک درصد هم اینها را نمی گوید. مردم می‌گویند درد ما این تفاوت فاحش میان کوه عظیم ثروت و دره عمیق فقر در جامعه است. کارگر می گوید نماینده مجلس یک میلیون تومان می گیرد، به من دو بیست هزار تومان هم نمی دهند. این چه مملکتی است؟ جوان می‌گوید می‌خواهم شاد باشم، می‌خواهم پارتی بروم، می‌خواهم برقضم، دوست پسر داشته باشم، دوست دختر داشته باشم، هر چه که می‌خواهم بیوشم و بخیابان بروم، نمی گذارند. زن می‌گوید فرق من با مرد چیست؟ می‌خواهم بروم فوتبال بازی کنم، می‌خواهم شنا کنم، می‌خواهم آرایش کنم و هر طور که دوست دارم لباس بیوشم، به دولت چه مربوط؟ اینها، اعتراض جامعه ایران است و این تفاوت با اعتراض در گرجستان فرق می‌کند، با اعتراض در اوکراین و چینیا و در مصر و ترکیه فرق می‌کند. بروید آنجا هم پرسشنامه ها را پخش کنید، ببینید چه می‌گویند.

می‌گویند مثلاً شوروی به ما تحمیل کرده بود که روسی یاد بگیریم، اما حالا به زبان دهکده خودم که بیست و پنج هزار نفر جمعیت دارد، درس می‌خوانیم! تاریخ و فرهنگ و سنن اجدام را احیا کرده ام و آزاد شده ام! یا دموکراسی غربی و سرمایه داری رقابت آزاد می‌خواهم! اینها بحث های جنبش های اعتراضی مردم، انقلابهای مخملی و رژیم چنجی، در بقیه جاهای دنیاست. درد کارگران و



مردم محروم دنیا همه جا سلطه سرمایه است اما راه حل‌های نظم نوینی را به آنها فروخته اند. در غرب، شرق و همه جا اعتراض هست، فقر هست، بیشتر هم شده و اعتراض هم در مقابل اش بیشتر شده است، ولی اعتراضاتی که با بیرق هویت های قومی، ملی و مذهبی تحریف و مسخ شان کرده اند.

در ایران اما، از این خیرها نیست. ایران جامعه ای است که اعتراض خودش را با سرود انترناسیونال و شعار سوسیالیسم یا بربریت بیان میکند و منزلت و معیشت را حق مسلم خود میداند. به همین خاطر بورژوازی جهانی، از پس این جامعه بر نمی آید.

حزب کمونیست کارگری شکل تحزب یافته این جنبش انسانی است. احزاب کاری که می کنند و بنظم مهمترین نقش شان این است که یک جنبش اجتماعی - اقتصادی با انگیزه ها، اهداف و افق هایش را در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی، در عرصه سیاست، نمایندگی می کنند و در شرایط امروز ایران حزب کمونیست کارگری نماینده این اعتراض انسانی و برابری طلبانه در جامعه است.

## انقلاب سوسیالیستی و طبقات دیگر

اما اینکه میگویم نقد و اعتراض سوسیالیستی رشد میکند و گسترش می یابد به چه معنی است؟ آیا فقط به طبقه کارگر و در مورد طبقه کارگر میگویم؟ جنبش های اعتراضی در این میان چه جایگاهی دارند؟

بنظر من سوسیالیسم بعنوان افق و آرمان و بعنوان پرچم اعتراض ترین ایده است و بیشترین اقشار را به خود جذب میکند. چرا اینطور است؟ بخاطر اینکه انسان ها با انسانیت حرکت می کنند و مهم نیست حتی در چه طبقه ای باشند ( بقول منصور حکمت فقط کافی است منصف باشند). وقتی در جامعه ای بحث قدرت سیاسی باز می شود و راه حلی، مخالفی و جنبشی در آن جامعه هست که مستقیماً انسان و انسانیت را محور قرار داده، این بیشترین قدرت جاذبه را دارد. بیشترین نیرو را دارد.

جامعه سرمایه داری و در واقع در کلیه جوامع طبقاتی انسانها را زیر بار هویت ها و پوشش های ملی، قومی و مذهبی خفه کرده اند. طبقه کارگر تنها با پرچم انسان و دفاع از حرکت و هویت انسانی میتواند با این انکار و مسخ طبقاتی انسان مقابله کند. جنبشهای بورژوازی که بر این هویت‌های ملی و قومی و مذهبی اتکا میکنند در جامعه ای که هویت انسانی در سیاست نمایندگی شود رنگ میبازند و حاشیه ای میشوند. انسانی که بخاطر مذهب و یا ملیت اش، رگ اش بیرون می زند، بخاطر این است که کسی زفته رگ انسانی قلب او را لمس کند. و این کار جنبش ما، جنبش کمونیست کارگری است.

به نظر من حزب ما، مروج ما و مبلغ ما که پرچم آزادی و برابری و هویت انسانی را بلند میکند همه مدعیان ملی قومی مذهبی را خلع سلاح خواهد کرد. شما میزگرد بگذارید، در میدان شهر جمع شوید، در تلویزیون بروید، و اجازه بدهید یک نفر از ما مثل مینا احدی یا مریم نمازی با کسی مثل شیرین عبادی، و خانم پرفسور فلانی که می گوید "زن اسلامی حق اش است که چادر سرش کند چون فرهنگ اش است" و یا هر ملی اسلامی دیگری بحث و مناظره کند، به نظر شما حرف کدام یک با اقبال و تایید مردم روبرو میشود؟ در این تردیدی نداشته باشید که برنده مناظره ما هستیم. اجازه نمیدهند چنین بحثی صورت بگیرد (دقیقا به همین دلیل که میدانند بازنده هستند) اما اگر میشد چنین بحثی ترتیب داد و نظر سنجی کرد روشن میشد که اکثریت مردم با کمونیسم کارگری اند. بقول منصور حکمت اگر زمانی بشود انتخابات آزاد در جامعه صورت بگیرد حزب ما رای اکثریت مردم را با خود خواهد داشت. ما حزب اکثریت هستیم.

منصور حکمت می گوید اگر پوست هر انسان منصفی را کنار بزنید، یک بلشویک دو آتشه می یابید. و دقیقاً به علت همین خصلت عمیقاً انسانی و رهائی بخش سوسیالیسم است که انقلاب سوسیالیستی انقلابی وسیع و اجتماعی و توده ای است. کمونیسم کارگری، کمونیسم نجات دهنده انسان است و نه فقط ناجی طبقه

کارگر. این محدود و منحصر کردن سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی به کارگران به نظر من یک بروز کارگر زدگی چپ سنتی است. مانیفست کمونیست، همانطور که منصور حکمت نیز در سمینار دوم کمونیسم کارگری تاکید میکند اعلام میکند که طبقه کارگر آزاد نمی شود مگر کل جامعه را آزاد کند و من این سؤال را طرح میکنم که چگونه جامعه را آزاد میکند؟ آیا طبقه کارگر مثل "زورو"، مثل یک قهرمان ناجی ضعفا، از بالای سر جامعه ظهور میکند؟ روشن است که اینطور نیست. طبقه کارگر باید جامعه را بسیج می کند تا قادر باشد خودش و همه مردم را آزاد کند. اینطور نیست که زنان، زحمتکشان، تهیدستان و اکثریت قریب به اتفاق کسانی که از سرمایه داری درد می کشند، تماشاجی هستند و طبقه کارگر به نیابت آنها با سرمایه داری دست و پنجه نرم میکند. طبقه کارگر برای رسیدن به رهائی موظف است، ناگزیر است و قادر است جامعه را بسیج کند و به دنبال اهداف و آرمان انسانی خود به حرکت درآورد.

این تصور که جنبش کمونیستی صرفاً بر سر الغای کار مزدی است و جنبشهای دیگر دموکراتیک اند، اینکه جنبش آزادی زن، جنبش علیه مذهب و جنبش بر سر حقوق بخشهای مختلف جامعه جنبش های دموکراتیک اند که اتوماتیک رهبری شان در دست بورژوازی و خرده بورژوازی است و ما چپها حداکثر باید برویم و شاخه چپ آن جنبش ها را نمایندگی کنیم، اساساً واز سر تا ته غلط است.

به نظر من این نوع تقسیمبندی حرکات اعتراضی مردم به دموکراتیک و سوسیالیستی ربطی به مارکسیسم و کمونیسم کارگری ندارد. حقیقت اینست که، همانطور که در مقدمه برنامه بهتر اعلام کرده ایم، منشا همه تبعیضات و ستم ها و مصائبی که بشریت امروز را در سراسر کره ارض در چنگال خود فشار میدهد نظام سرمایه داری است و دقیقاً به همین دلیل میتوان و کاملاً امکان پذیر و ضروری است که همه دردمندان و محرومین یعنی اکثریت عظیم جامعه را برای برانداختن سرمایه داری بسیج کرد. اینکه غیر کارگرها در انقلاب

سوسیالیستی شرکت ندارند ربطی به کمونیسم کارگری ندارد، این "کمونیسم" کپک زده جنبش شرق زده ملی - اسلامی است. به درد ما نمی خورد. به درد دنیای امروز نمی خورد. کل بشریت امروز، و نه فقط طبقه کارگر، تشنه سوسیالیسم است. سرمایه فقط در کارخانه نیست. سرمایه فقط استعمار نمی کند. آن که چادر را با پونز به سر زن می چسباند هم سرمایه است. سرمایه، همانی است که در "کلن" دارد مسجد می سازد. سرمایه، همانی است که می گوید داستان آفرینش و تورات و انجیل را هم در مدارس بدهید. سرمایه همانی است که در کمپین انتخاباتی اش در کانادا میخواست به همه مذاهب بودجه بدهد که هر مذهبی مدرسه خودش را بسازد! تا کنون این امتیاز شامل کاتولیکها میشد و میخواستند همه مذاهب مشمول این طرح ارتجاعی بشوند! بودجه دولتی را از مالیات مردم می گیرند و خرج اشاعه خرافات مذهبی در مدارس میکنند! اینها نمونه هائی از عملکرد ارتجاع بورژوازی در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی است. در کشورهای آسیائی و آفریقائی، بویژه در خاورمیانه و کشورهای اسلامزده، که این بازگشت به مذهب و قوم گرایی قرون وسطائی بیداد میکنند، بر این عملکرد بجز توحش و جنایت عریان نام دیگری نمیتوان نهاد. در برابر این وضعیت طبقه کارگر باید در پیشاپیش بشریت متمدن بلند شود و تمام جامعه را دنبال آلترناتیو خودش بکشد، تمام جامعه را و این کار را میتواند بکند، چون این یک ضرورت عینی است.

بویژه در شرایط جهانی امروز باید بر این خصلت انسانی و فراگیر کمونیسم تاکید گذاشت. کمونیستها همواره میتوانند و باید نماینده اعتراض همه بخشهای جامعه به وضع موجود باشند و این بویژه در شرایط حاضر که اثری از نیروها و احزاب دموکرات و حتی لیبرال اوایل قرن بجا نمانده بیش از همیشه صادق است. به وضعیت سیاسی در ایران و در همه کشورها نگاه کنید، آیا یک حزب دموکرات و یا لیبرالی که مثلاً بشود با کادتها مقایسه اش کرد، مشاهده میکنید؟ کجاست؟! طرف به خودش می

گوید چپ، می گوید لیبرال، بعد می رود کنار حسن نصرالله می ایستد! امروز نمی شود آزادیخواه بود، نمی شود بشر دوست بود و سوسیالیست نبود. نمی شود. نداریم. متفکرش را بیاورید، فیلمسازش را بیاورید، حزب و شخصیت سیاسی اش را به من نشان بدهید، بروید جنبش هیپیست شبیه دهه شصت اش را بیاورید، کو؟ کجا هستند اینها؟ وجود خارجی ندارند. از مقابله با "گلوبال وارمینگ" گرفته تا در دفاع از حقوق زن و در دفاع از سکولاریسم و دفاع از حقوق و حرمت و هویت انسانها، در تمامی زمینه ها و عرصه ها همه جا باید سوسیالیستها بایستند.

آن جنبش چپی، مثل سوسیال دموکراسی اروپا، که بالاخره در دهه شصت و هفتاد میلادی نوعی دولت رفاه، و نوعی ترقی خواهی را نمایندگی میکرد، و کلاً همه شاخه های چپی که نوعی آزادیخواهی و دفاع از حقوق انسانی را نمایندگی میکردند، تماماً به آخر خط رسیده اند و همه چیز برعهده ما کمونیستهای کارگری، قرار گرفته است. کدام حزب و نیروی لیبرال و یادموکراتی الان ایستاده و می گوید که آدم، آدم است و نسبت فرهنگی و مالیاتی کالچرالیسم ارتجاعی است؟ چرا حقوق اجتماعی را زده اید؟ چرا بیمه و بهداشت را زده اید؟ کجا هستند اینها؟ همه شان حب نسبت فرهنگی را قورت داده اند و چشم فروستن به عملکرد ارتجاعی ترین نیروها و دولت‌های قومی و مذهبی را عین احترام به انسان و لیبرالیسم میدانند! همه چیز را به مکانیسمهای بازار آزاد سپرده اند و دلشان را خوش کرده اند که بازار آزاد که راه بیافتد، همه چیز خوب میشود!

## انسان و انسانیت در محور تخصص طبقاتی در سطح جهانی

امروز بورژوازی جهانی رسماً و علناً هویت واحد جهانشمول انسانها را نفی و انکار کرده است و انسانها را با ملیت، رنگ پوست، مذهب و غیره و غیره، دسته بندی میکند. بورژوازی جهانی حتی از جامعه مدنی که زمانی خود پرچم آنرا در برابر نظامهای عشیرتی قرون وسطائی بدست داشت، عقب نشسته

است. دولتها، شخصیتها و متفکرین و نهادهای بورژوازی، با دستگاه های فکر سازی و مهندسی افکار شان، با متفکرین سیاسی و فلسفی شان، در دولت و در اپوزیسیون به میدان آمده و می گویند انسان اجتماعی نداریم! خوشبختی و بدبختی انسانها را بر اساس فرهنگ و مذهب و ملیتشان تعریف میکنند و رسماً و علناً هویت جهانشمول انسانی را نفی و انکار میکنند. و به این ترتیب بطور عینی و واقعی دعوی طبقات، مقابله طبقه کارگر با بورژوازی در پایه ای ترین سطح حول مساله انسان و هویت انسانی متمرکز شده است. وقتی ما اعلام میکنیم "اساس سوسیالیسم انسان است"، این فقط تاکید بر یک حکم آرمانی و ایدئولوژیک نیست، بلکه پاسخگوئی به یک مساله عاجل بشریت زمان ما است.

ما باید ثابت کنیم که آدم ها گرسنه میشوند، مهم نیست مذهب شان چیست. ما باید ثابت کنیم که آدم ها با هم می خندند و با هم گریه می کنند، به یک شکل شاد و غمگین میشوند، مهم نیست کجا بدنیا آمده و در گوش شان به چه زبانی لالایی خوانده اند. باید ثابت کنیم که آدم، آدم است. داروینیس را نمیتوانند انکار کنند (گرچه در این زمینه هم مدام در حال تلاش اند) اما انسان اجتماعی را انکار میکنند. ظاهراً باید دوباره روسو و ولتر و غیره را به خاطرشان بیاوریم. و بر حقوق شهروندان تاکید کنیم. بیادشان بیاوریم که یک قانون، یک کشور. یک جامعه، یک قانون ( که تازه لیبرال کانادایی اینرا از کمپین ما علیه قوانین شریعه یاد گرفته!) این بدیهیات را باید برجسته کنیم. خود بورژوازی دعوا را به اینجا رسانده است و اتفاقاً به جایی رسانده که مارکس بر سر آن است. مارکسیسم بر سر آن است. دعوا را برده اند بر سر انسانیت. ما می گوئیم تازه اگر تمام حقوق شهروندی هم برسمیت شناخته شود نهایتاً، هویت انسان در چنبره طبقات نفی میشود. ما میخواهیم طبقات را بریندازیم، از جامعه مدنی فراتر برویم و به جامعه انسانی برسیم. اما راه ما این نیست که باید یکی یکی حقوق شهروندی را احیا کنیم و بعد برسیم به نفی طبقات. بشریت را به مرگ گرفته اند، اما ما به تب راضی نمیشویم. ما همه آزادی را میخواهیم. و برای رسیدن به جامعه

آزاد انسانی باید دست به ریشه برد. باید چنبره طبقاتی را نفی کرد تا تمام این ساختمان ضد انسانی فرو بریزد. راه دیگری نیست، یا طبقات را نفی می کنید و انسانیت را نجات میدهید و یا راه دیگری ندارد. با تاکید میگویم راه دیگری ندارد. " سوسیالیسم یا بربریت". امروز تنها کسی میتواند - در هر سطحی - از حرمت انسانی دفاع کند که در برابر سرمایه و جامعه سرمایه داری بایستد. که از سوسیالیسم، از بازگرداندن اختیار به انسان و از منزلت و معیشت انسانها دفاع کند.

جامعه ای که کمونیست کارگری میخواهد بسازد، بر دفاع از حرمت انسانها بنا شده است. در جامعه سوسیالیستی که ما میخواهیم دست پینه بسته فرد را نگاه نمیکند تا به شوراها بپذیرندش. ما اینکار را نمی کنیم. ما نمی توانیم از طبقات شروع کنیم و بعد امیدوار باشیم که در جامعه سوسیالیستی مان، انسان آزاد شود. فردای پیروزی، ما فقط "انسان" را برسیت می شناسیم و از امروز برای "هویت انسانی" می جنگیم. انقلاب سوسیالیستی ما، انقلاب انسانی است.

اجازه بدهید برای اینکه درک بهتر و روشن تری از جوهر انقلاب سوسیالیستی داشته باشیم نقل قولی از منصور حکمت که به نظر من اساس فراگیر بودن سوسیالیسم را به روشنی نشان میدهد در اینجا ذکر کنم:

" به نظر من ما حزب اکثریتیم. حزب همه کسانی که از بیماریهای قابل علاج نمرده اند حزب همه آنهایی هستیم که فکر میکنند دنیا میتواند یک جور دیگر باشد. میتوانیم بعداً سر تاکتیک روش سیاست راه آینده راه گذشته با هم جر و بحث کنیم ولی یک چیزی را به نظر من باید اینجا تثبیت کنیم و آن اینکه کمونیسم یعنی بشریت، بشریت یعنی کمونیسم. به نظر من این معادله هست پشت وجود ما، پشت کار هر روزه ما، پشت خسته نشدن آدمهایی که بابت این کارشان حتی تحت سرکوب اند. ...

اگر انسانیت در وجود کسی هست به نظر من سوسیالیسم در وجودش هست، و این سرمایه اصلی ما است. برای همین ما فکر

میکنیم آینده مال ما است. .. برای اینکه ما خوانائی داریم با آن چیزی که میشود به آن گفت ذات بشر- شاید کلمه خوبی نیست- میشود به آن گفت آرمانهای بشر وقتی کسی اسلحه روی شقیقه اش نگذاشته باشد. هر بشری در آسایش و آرامش بتواند فکر کند همان چیزهایی را برای همنوعش میخواهد که حزب کمونیست میخواهد".

از سخنرانی در گوتنبرگ سوئد، اکتبر ۱۹۹۹

"من فکر میکنم ما شناس داریم پیروز شویم" برای اینکه اکثریت عظیم مردم در جهان کمونیست هستند و خودشان نمیدانند. من فکر می کنم زیب پوست هر انسان منصفی را بکشید و باز کنید یک کمونیست بلشویک می خواهد از آن بیرون بیاید. در وجود تک تک ما، کمونیست های پر حرارتی نهفته است که میخواهد از این قالب بیرون بزند، از قالب هایی که هیچکدام اش در بدو تولد همراه ما نبوده اند. هیچکدام اش. قالب نژادی، قالب مذهبی، قالب ملی، قالب قومی، قالب سنی، قالب جنسیتی. هیچکدام از اینها هویت ما را در بدو تولد مان شکل نداده اند. من معتقدم سوسیالیست درونی ما، آن آدم سوسیالیستی است که داخل پوست و جلد ما زیر بار این هویت هایی که برایش در طول زندگی تراشیده اند و در فضا هست، خفه میشود. شما می بینید و حس اش می کنید که هست. این ماهیت سوسیالیستی زیر بار اینها مدفون است و یکی از کارهایی که یک حزب کمونیستی باید بکند این است که این هویت ها را کنار بزند و آن آدم سوسیالیستی را که توی وجود اکثریت ما است را پیدا کند و بیرون بکشد. لا اقل آن عده ای از ما که آدم های منصفی هستیم. به نظر من فقط کافی است منصف باشیم تا اگر اینجا را بکاویم یک سوسیالیست در آن پیدا کنیم. فقط کافی است منصف باشیم. من کاری به آدمهایی که نفع پرستی شخصی شان اقل قوی است که حتی منصف نیستند، ندارم. اما اگر یک نفر، حتی یکروز در برابر یک واقعه در زندگی انصاف به خرج داده باشد به نظر من اگر وسایل حفاری بیاوریم و بکاویم داخل آن آدم یک

کمونیست پیدا میکنیم. وقتی می زنیم زیر دگم ها، می زنیم زیر بار خرافات، این مائیم که داریم می پیوندیم به آن بستر اصلی بشریت و آن کسی که نشسته و کمونیسم اش از اینجا ناشی میشود که بنظر او مرکز استان لرستان نباید خرم آباد باشد، باید بروجرد باشد، یا چرا ایران ذوب آهن ندارد یا چرا ما ایرانی ها نمی توانیم سینمای خودمان را برگردانیم یا ما باید روش ها و فرهنگ خودمان را داشته باشیم، آن کس است که محکوم و منزوی است، توی حاشیه است. ما داریم با آن احساس بشریت تماس می گیریم، با آن انسانیت عمومی که پشت همه این خرافات ما هست. اینکه خودمان را می توانیم بگذاریم جای همدیگر، اینکه بطور مساوی من میتوانم شما باشم و شما میتوانید من باشید، من میتوانم درد تو را بفهمم، تو میتوانی درد مرا بفهمی، این، سوسیالیسم است".

از سخنرانی در استکهلم، مارس ۲۰۰۰

این تعریف و درک حزب ما از سوسیالیسم است و وقتی از سازماندهی انقلاب سوسیالیستی صحبت میکنیم میخواهیم با این هویت سوسیالیستی و احساس بشری که زیر پوست همه انسانها است تماس بگیریم و به نیروی خود این انسانها آن آدم سوسیالیستی که "در وجود اکثریت آدمهاست" را آزاد کنیم.

### سخنی با مدعیان: انقلاب سوسیالیستی را ببینید!

جامعه ایران، بیش از هر چیز آستان انقلاب سوسیالیستی است، چون تشنه آزادی انسان است. چون جامعه ایران، انسانها می بینند، و با تمام وجودشان حس میکنند که هویت انسانی شان دارد خرد میشود. جوان، دانشجو، کارگر، زن توقع و انتظاری بسیار بیشتر از زندگی ای دارد که جمهوری اسلامی به همه تحمیل کرده است. جامعه دارد از هویت انسانی خودش دفاع میکنند. عکس های اعتراض دانشجویان پلی تکنیک را ببینید، خیال می کنید اول ماه مه در میدان سرخ است. بترهای سرخ نمی گذارند پشت را ببینید. شعارها را که میخوانید، آزادی و برابری، زنده باد

جنبش آزادی زن، اعلام همبستگی با جنبش کارگری، زندانی سیاسی باید آزاد گردد، سوسیالیسم یا بربریت و همه با بتر سرخ. این از کجا آمده است؟ این تظاهرات حزبی نیست، رعدی هم در آسمان بی ابر نیست. این یک جنبش اجتماعی است که جلو آمده و فضا را گرفته است. و ما برای ایجاد این شرایط و قدرتگیری این جنبش با تمام امکاناتمان جنگیده ایم. این جنبش ما است که فضای اعتراض را چپ رادیکال و انسانی کرده است. مسئله را صریح و مستقیم برده است بر سر حرمت و هویت انسانی و وقتی در جامعه ای مسئله انسان شد، راه حل، سوسیالیسم است. راه حل دیگری نیست. جامعه در آستانه انقلاب سوسیالیستی است و کسی که این را نبیند از واقعیات شرایط سیاسی ایران فرسنگها فاصله دارد.

مدعیان ما، جدا شدگان از حزب ما که اسم کمونیسم کارگری را هم دیک میکنند متأسفانه این واقعیات را نمی بینند. رنگ سرخ را نمی بینند، کور رنگ اند. نمی بینند که در جامعه ایران جدال طبقات بر سر چیست. با ما چانه میزند که جنبش سرنوینی انقلاب نیست! که شعارهای سوسیالیستی مردم قبول نیست، سوسیالیسم ما نیست! که راست دست بالا را دارد و کارگران باید کلاهشان را بچسبند! واقعا جای تأسف است.

من اصلاً اینطور فرض میکنم که همه این دوستان ما وهمه چپ های ایران و دنیا عاشق سوسیالیسم اند، در این فعلاً شک نکنیم. ما، کمونیستهای هستیم که که الآن سه دهه، و در سن من چهار دهه، است که داریم برای سوسیالیسم می جنگیم، داریم مبارزه میکنیم که سوسیالیسم بیاید، و حالا بیش از یک سال است با این واقعیت روبرویم که در جامعه، در اعتراضات مردم یک تجمع در میان، سرود انترناسیونال خوانده میشود و پرچم سرخ آزادی و برابری و سوسیالیسم یا بربریت بلند میشود. کمونیستهای نسل ما باید به چه نتیجه ای برسند؟ این که این سوسیالیسم و انقلاب ما نیست؟! نه دوستان، ما حزب خودمان و سی سال مبارزه خودمان را جدی میگیریم. این انقلاب ما است که در جلوی چشمان همه شکل میگیرد. ما اعلام میکنیم که ایران در آستانه انقلاب سوسیالیستی



است. و هیچ زمان شرایط تا به این حد برای شکل گیری يك انقلاب سوسیالیستی آماده نبوده است. این انقلاب بردوش جنبش ما در حال ساخته شدن است.

منصور حکمت در جایی گفته است که انقلاب رعد است و دوستان به این نتیجه میرسند که مبارزاتی که در روی زمین جاری است ربطی به این رعد آسمانی ندارد! در نظر آنها، جنبش سرنگونی طبق تعریف انقلاب نیست و اگر هم باشد سوسیالیستی نیست - حالا دیگر متفکران عظیم الشان می گویند که این جنبش سرنگونی حتی اگر پیروز هم شود، انقلاب دموکراتیک است! جالب است. بعد از يك عمر طبقه کارگر توانسته است مهر سرود انترناسیونال اش را بجای "ای ایران" و "مرغ سحر" و غیره، روی جنبش های اعتراضی بکود و آنوقت کسی که سوسیالیسم اش را از کتاب یاد گرفته است، سوسیالیسم در خیابان را نمی شناسد! این سرود انترناسیونال سرود ما است اگر مال شما نیست، متأسفم! سوسیالیسم یا بربریت شعار ما است. مبارزه کارگران هفت تپه مبارزه ما است.

مبارزه زندانی سیاسی، مبارزه ما است. و همه اینها، مدعیان ما هر چه بگویند به این معنا است که کمونیسم کارگری میدان را از دست جنبشهای راست، از دست ملی اسلاميون و سلطنت طلبان گرفته است. امروز جنبش ما است که به امید و آرزو و انتظارات و توقعات مردم شکل میدهد. بقول منصور حکمت، انتظارات را میشود پایین نگه داشت ولی اگر انتظارات در جامعه ای بالا رفت، دیگر نمی توان آترا تنزل داد. انتظارات را در جامعه جنبش ما تعیین می کنند.

میباشید آقایان و خانمهای اسلام دگر اندیش! دوره تان تمام شد. چپ منتظر دولت ائتلافی بعد از فروپاشی! دوره شما هم تمام شد. این حزب، حزب منتظر انقلاب نیست، حزب سازنده انقلاب است. ما داریم ابرها را تراکم می کنیم. ما داریم انقلاب سوسیالیستی را می آوریم. قبل از هر چیز به این دلیل که مسئله اصلی، جنگ بین طبقات و همه جنبش ها در ایران، "انسان" است. این متر را ما بدست جامعه داده ایم و کسی نمی تواند از او پس بگیرد. ما، جامعه را برده ایم سر دفاع از حقوق کودک. دعوا را برده ایم بر سر منزلت، معیشت. این

جدال را برده ایم بر سر سوسیالیسم یا بربریت. بر سر اینکه آدم، آدم است. میخواید آزاد و برابر باشد. این جنبش ما است و دیگر درد کسی اینکده صنعت نداریم، نوکر آمریکاییم، آمریکا کودتا کرد، فرهنگ خودمان وغیره نیست. این بساط تمام شد.

برای آنکه ببینید در اعماق جامعه چه میگردد باید حرکت های اعتراضی را نگاه کنید. ایران مانند فرانسه، هلند یا بلژیک و ایتالیا نیست که بتوانیم پرسشنامه پست کنیم که چپ را می خواهید یا راست را. بالاخره باید حرکت های اعتراضی را دید و پیشکسوتان جامعه با حرکت های اعتراضی شان روشن و شفاف اعلام کرده اند که چپ، چپ کمونیسم کارگری، را انتخاب کرده اند. به این دلایل است که می گوئیم هیچ جامعه ای مثل ایران امروز آماده انقلاب سوسیالیستی نبوده است. دوستان ما هم یا این واقیعات را می بینند و یا تماما به تحولات سیاسی در جامعه بیربط میشوند. امیدوارم شق اول اتفاق بیافتد.

## رابطه جنبش سرنگونی با اعتراضات جاری

بنظر من، جنبش سرنگونی از جنبش های اعتراضی موجود جدا نیست. جنبش های اعتراضی را که دیگر فکر نمی کنم کسی بتواند انکارشان کند، مگر آنکه رابطه اش با دنیا و سیاست تماما قطع شده باشد. جنبش دانشجویی که اعتراضات اش در این یکماه اخیر بارها اتفاق افتاده، در دانشگاه، مقابل احمدی نژاد و در پلی تکنیک و همه جا، همچنان ادامه دارد. جنبش دفاع از حقوق کودک که در روز جهانی کودک امسال بنا بر گزارشات در پنجاه و دو شهر جمعیتش اش را بر پا کرد. جنبش کارگران، اعتصاب هفت تپه و ده ها اعتصاب دیگر، همه، جنبش های اعتراضی هستند و کسی نمیتواند وجود اینها را انکار کند. جمهوری اسلامی از يك طرف به جرتقیل می بندد و از آن طرف هم جنبش های اعتراضی بلند میشوند و حرف شان را می زنند.

سؤال اینجاست که آیا این جنبش ها سرنگونی طلبانه اند؟ پاسخ من به این سؤال مثبت است. به عقیده من این جنبش های اعتراضی از نظر مضمون و خصلت

خودشان علیه کلیت رژیم اند و دلایل متعددی برای این امر وجود دارد. اولین دلیل این است که حکومت مستقیماً با این جنبش ها برخورد میکند. می زند، دستگیر و سرکوب میکند. هر حرکتی را، حتی اگر بر سر ساعات ایاب و ذهاب فلان کارخانه باشد، با نیروهای سرکوبگر اش، با کمیته چپها و شوراهای اسلامی و لباس شخصی ها با آن برخورد میکند و به این ترتیب هر حرکتی را در واقع سیاسی میکند. این يك دلیل است. دوم و دلیل مهمتراینکه این جنبش ها، مطالبات و خواسته هایی را مطرح می کنند که جمهوری اسلامی، قادر به تأمین آنها نیست و اگر تأمین نکند، حکم سرنگونی خودش را صادر کرده است! و علت تحمل ناپذیری و سرکوبگریهای رژیم نیز در واقع همین است.

اجازه بدهید برای روشن تر شدن موضوع سه یا چهار مورد از این جنبش های را در نظر بگیریم. اولین نمونه جنبش علیه حجاب است. آیا کسی هست که شک داشته باشد اگر زنان بتوانند همین حق ساده، حق پوشش را ( چون ادعا می کنند که این جنبش بر سر پوشش است و در نتیجه سر آزادی نیست و سر سرنگونی هم که اصلاً نیست ) بدست بیاورند جمهوری اسلامی حتی تا دو هفته بعد دوام نمی آورد! خود حکومتی ها بهتر از همه میدانند که بدون حجاب نمیانند و زنان "بد حجاب" هم خوب این را میدانند. عمر این رژیم بمعنای تحت اللغوی کلمه به يك مو بند است، منتهی به موی زنان! بنابراین، اینطور نیست که گفته شود يك جنبش مطالباتی بر سر حجاب داریم، يك حرکت مطالباتی که فوق اش میشود جزئی از حقوق زن و نه حتی همه آزادی زن! این دیدگاهی بسیار سطحی است. شرایطی هست که يك مساله خاص و به ظاهر کوچک تبلور يك مساله مهم و محوری در جامعه میشود. مساله حجاب در جمهوری اسلامی این نقش را پیدا کرده است. حجاب امروز به سمبل و نماد تمام ستم کشی زن و حتی اكل اختناق اسلامی بدل شده است و اگر زن در ایران حجاب را بردارد، دیگر شوونیسم و ناسیونالیسم ایرانی هم نمی تواند بر سرش داد بکشد. همه شان را زده است. و در يك سطح عمومی تر حجاب سیاه اختناق را از سر کل

جامعه به کنار زده است. جنبش علیه حجاب این نقش را دارد و این حرکت شروع شده است.

نمونه دیگر جنبش سکولاریستی و خواست جدائی مذهب از دولت است. فکر نمی کنم کسی این تصور را داشته باشد که مذهب از حکومت جدا میشود و جمهوری اسلامی هم می ماند! همین جنبش علیه مذهب چنان قوی و ریشه دار است که امروز آیت الله منتظری و امام جمعه تبریز هم از جدائی مذهب از سیاست دم میزنند. آنها هم سکولار شده اند، منتها البته برای اینکه "دین مبین اسلام" و یا در واقع کار و کاسبی آبا اجدادیشان را از زیر دست و پای مردم نجات بدهند. این هم بالاخره فرم آخوندی جنبش سکولاریستی است! نمونه دیگر جنبش علیه اعدام است. کسی هست فکر کند که جمهوری اسلامی میتواند اعدام را متوقف کند و سر پا ماند؟ در مورد جنبش برای آزادی زندانیان سیاسی و یا جنبش برای انحلال شوراهای اسلامی و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری هم عیناً همین موضوع صادق است. روشن است که این جنبش ها، همه، فرم دیگری از سرنگونی اند. همه اینها در مضمون و خصلت خود سرنگونی طلبانه هستند و هم مردم و هم حکومت این را خوب میدانند.

اکنون اجازه بدهید به رابطه این جنبشها با انقلاب نیز بپردازیم، گرچه فکر میکنم با این توضیحات این رابطه روشن باشد.

به نظر من جنبشهای جاری بخاطر منطق خودشان و روندی که طی میکنند زمینه های انقلاب را فراهم میکنند. این منطقی که می گویم، چیست؟ این منطق که "ما از خواستهای مشخص خود کوتاه نمی آئیم، اگر رژیم نمیتواند این خواستها را بدهد، گورش را گم کند! این یعنی محاصره و به عقب راندن رژیم از جانب جنبشهای اعتراضی بخشهای مختلف مردم که گرچه هر يك خود به تنهایی خواست سرنگونی رژیم را مستقیماً اعلام نمیکندند ( یا بهترست بگویم هنوز اعلام نمیکندند) اما تحقق خواستهایشان عملاً معنائی جز سرنگونی حکومت ندارد. تداوم و پیشروی این جنبشها ناگزیر آنها را به حرکت متحد و پیوسته ای برای سرنگونی حکومت سوق میدهد. این منطق درونی و روند ناگزیر جنبشهای اعتراضی

مردم است. این ویژگی جنبشهای اعتراضی در عین حال خصوصیات ویژه انقلابی که پیش رو داریم را نیز بیان میکنند. در واقع جنبشهای اعتراضی جاری، این ابرهائی که در فضای سیاسی ایران متراکم میشوند، خصوصیات طوفانی که در راه است را با خود حمل میکنند.

جنبشهای اعتراضی و جنبش سرنگونی جاری جنبش کسانی که فقط "کله شان بوی قرمه سبزی" میدهد نیست، که نود و نه درصد جنبش اپوزیسیون زمان شاه چنین بود. جنبشهای جاری حامل و بیانگر يك نقد عمیق انسانی به حکومت و به کل نظم موجود هستند. نقد و اعتراض آنها متعین و انسانی و سوسیالیستی است. کارگرانی که برای تأمین شغلی و حق آزادی تشکل و اضافه دستمزد و در يك کلام برای "معیشت و منزلت" اعتصاب و مبارزه میکنند، جوانی که فعال جنبش خلاصی فرهنگی است و دانشجویی که خواهان آزادی و برابری است، زنی که با بدحجابی به جنگ آپارتاید جنسی میرود، زندانی سیاسی که علیه مجازات اعدام فراخوان جهانی میدهد و همه کسانی که "انترناسیونال" را به سرود اعتراضشان تبدیل کرده اند، همه بخوبی میدانند به چه اعتراض دارند و چه میخواهند. آماج حمله مشترک این جنبشها جمهوری اسلامی است و منطق عملی و مستتر در آنها اینست که حکومتی که قادر به تحقق خواستهای ما نباشد باید برود. انقلابی که در ایران شکل می گیرد، به نظر من از نظر شکل و مضمونش، ارتقاء این جنبش هاست. ارتقاء شان به چه چیز؟ ارتقا ناگزیر نقد این جنبشها به سرنگونی حکومت.

این پیوستگی بین جنبشهای اعتراضی جاری و انقلابی که در راه است بیانگر آنست که شکل محتمل این انقلاب شورش های خودبخودی شهری یا جنگ داخلی نخواهد بود. انقلاب آتی در ایران، يك حرکت انفجاری و خودبخودی نیست، بلکه يك شکل متعین و سازمان یافته دارد. انقلابی که میدانند به چه اعتراض دارد و برای چه میجنگد. انقلاب آتی انقلابی است علنی، رو باز، رو در رو که با قدرت جمعیت و با قدرت اعتصابات کارگری و با قدرت تظاهرات وسیع

بورژوازی را خرد میکند. این جمعیت از کجا می آید؟ از اعتراضات متعددی که مدتها بر سر خواسته های معین انسانی و آزادیخواهانه خود جنگیده اند و به نتیجه ای نرسیده اند. از جوهر و خصلت انسانی این مبارزات و نقد و اعتراض عمیقی که از هم اکنون نمایندگی میکنند. آنچه در برابر چشمان ما میگذرد اعلام میکنند انقلاب آتی در ایران، یک انقلاب انسانی است؛ نقد اجتماعی وضعیت موجود از زاویه سوسیالیستی است که اساس اش را انسان و بازگرداندن اختیار به انسان تشکیل میدهد.

عملکرد و پراتیک حزب ما بستگی دارد.

پیشبرد و ارتقای این شرایط به یک انقلاب بالفعل مشخصا مستلزم تامین رهبری حزب بر جنبش سرنگونی است. کلید این رهبری در یک مقیاس اجتماعی، همانطور که بارها تاکید کرده ایم تعمیق و رادیکالیزه کردن نقد و اعتراض مردم (نقد مشخص جنبشهای اعتراضی هر یک در عرصه و حیطه معین خود) به یک نقد و اعتراض سوسیالیستی به کل حکومت و نظام موجود است. این سیاستی است که منصور حکمت آنرا تعمیق "نه" مردم نامید.

بنظر من تعمیق این "نه"، یعنی طبقاتی کردن این "نه"، کارگری و سوسیالیستی کردن این "نه". اینکه هرکس چه نقدی دارد و چه چیز را نمی خواهد، بستگی به این دارد که از چه طبقه ای دفاع میکند. وقتی از سرنگونی صحبت میکنیم منظورمان چیست؟ منظورمان از آزادی چیست؟ اگر کسی پارلمان و انتخابات چهار سال یکبار بخواهد و اعتراض اش هم این باشد که در انتخابات تقلب شده است و یا حاکم چرا دار و دسته مرا در انتخابات راه نمیدهند، این "نه" دوم خردادی ها به اختناق است و تعبیر ملی- مذهبی از آزادی است. اما طبقه کارگر می خواهد مردم مستقیماً در سرنوشت خودشان دخالت کنند. حکومت باید شورائی باشد و مردم باید بتوانند هر موقع میخواهند مسئولین را عزل و یا نصب کنند.

"نه" طبقاتی کارگری به مساله بی حقوقی زن، به مذهب و دخالت مذهب در دولت و سیستم آموزشی، به اختناق و فقدان آزادیهای سیاسی ومدنی، به ناسیونالیسم قومی گرائی و غیره نیز به همین ترتیب از اعتراضات نیم بند و الکن اپوزیسیون بورژوائی از پایه متمایز است. باید جامعه را حول این پرچم اعتراض و نقد کارگری بسیج کرد. این هم کلید تامین رهبری جنبش سرنگونی و هم در نتیجه تضمین سوسیالیستی بودن انقلابی است که در جامعه شکل خواهد گرفت.

در اینجا باید این را نیز تاکید کنم که مساله تامین رهبری حزب بر جنبش سرنگونی امری سیاه و سفید نیست که یک شبه حاصل شود. نمیشود یک روز صبح رهبر شد و تا شب قبل اش رهبر نبود! روشن است

جامعه هست (که تا حد زیادی هست) بخاطر اینطور حرکات اجتماعی ماست. نفس اینکه این حزب تلویزیون بیست و چهار ساعته دارد، به همان اندازه مهم است که در آن تلویزیون چه می گوید. این نوع اقدامات و فعالیتها همانطور که منصور حکمت در بحث درخشان حزب و جامعه بروشنی نشان داد است، مبنا و اساس انتخاب شدن اجتماعی حزبی بوسیله کارگران و توده مردم و پیش شرط امر تامین رهبری حزب بر انقلاب است.

نکته دیگر اینکه بنظر من رهبری بر جنبش اعتراضی امروز، کلید رهبری و ساختن انقلاب آتی است. اینها از هم جدا شدند نیستند. من نمی توانم تصور کنم که کسی در این جنبش های اعتراضی، کلاه اش - البته کلاه خودش، نه کلاه کارگران! - پس معرکه باشد و بعد، فکر کند میخواهد و میتواند رهبر یک انقلاب شود. چنین چیزی ممکن نیست. چرا جامعه باید به فرمان شما اعتصاب عمومی کند اگر هنوز دو تا اعتصاب غیر عمومی را نتوانسته اید رهبری کنید؟! معنای مشخص استفاده از ماتریال موجود برای شکل دهی انقلاب سوسیالیستی، دخالتگری و تاثیرگذاری در مبارزات جاری است. برای حزب ما سوسیالیسم همین امروز به این معنی است. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی یک هدیه آسمانی نیست، یک تحول واقعی سیاسی و اجتماعی است که باید از همین امروز و با استفاده از ماتریالی که همین امروز جامعه فراهم کرده است، دست اندرکار ساختن آن شد.

### موخره

رفقا ما هنوز نبرد نهائی را نبرده ایم اما از رودخانه ها رد شده ایم، قله هائی را فتح کرده ایم. تپه ها را پشت سر گذاشته ایم و سنگر هائی را گرفته ایم. لزومی ندارد لیست این پیشروها را در مقابلتان بگذارم، خودتان بهتر از من میدانید. در نتیجه این پیشروها جنبش سرنگونی امروز چه تر و سوسیالیستی تر است. شعارهای ما بیشتر در دهانها است و توجه ها بیشتر و بیشتر به حزب معطوف میشود. دشمن ما فقط جمهوری اسلامی نیست. جمهوری اسلامی، حکومت طبقه ای است که یک سرش در لوس آنجلس است، یک

سرش در کابینه خود احمدی تژاد و یک سرش در اپوزیسیون اسلامی و پرور رژیم این حکومت. این جنبشهای بورژوائی در مقابل ما هستند. ملی - اسلاميون، سلطنت طلبان و ناسیونالیسم قومی که نوزاد خلف نظم نوین جهانی است و تازه به میدان آمده است. ما با این جنبش ها مدام درگیر هستیم. ما در مقابله با همه اینها سنگر به سنگر جنگیده ایم و بجلو آمده ایم. مهمترین حاصل این پیشروی مقبولیت اجتماعی یافتن افق انقلاب است.

وقتی جامعه از دوم خرداد رد شد، یک افق، یک راه حل، یک آلترناتیو کنار رفت و افق و آلترناتیوی که حزب ما آنرا نمایندگی میکرد، افق انقلاب و سوسیالیسم در جامعه جا باز کرد. و این ما را یک گام عظیم به انقلاب سوسیالیستی نزدیک تر کرده است. نمیشد انقلاب سوسیالیستی کرد در حالیکه فرهنگ اعتراضی را جنبش های دیگری در جامعه رقم می زدند. امروز پارادایم اعتراض در جامعه پارادایم چپ است، چپ نوع کمونیسم کارگری.

جنبش ما، جنبش کمونیسم کارگری، جنبش انسانیت، یک نبرد عظیم را برد و یک دوره تاریخی را برای همیشه در تاریخ مبارزات طبقاتی در ایران بست. جنبش ملی اسلامی و شکوه و شکایت های خرده بورژوائی زیر علم چپ، از کمونیسم کارگری، از سوسیالیسم انسانی مارکس و منصور حکمت، شکست خورد و اگر هنوز در صحنه سیاست هست، کاملاً رسوا و افشا شده وحاشیه ای است. آخرین نق نق هایش را در دوم خرداد زد و پرونده اش بسته شد. ما یک دوره تاریخی را بستیم. کسی نمی تواند این دستاورد را از ما پس بگیرد. این برد ماست و باید بر آن متکی شد و از آن فراتر رفت. از این فقط می شود جلو تر رفت. بگذارید بقیه قر بزنند، نق بزنند، مقولات شان را بازسازی کنند، به اتفاقات رجوع کنند، برگردند و به ما حمله کنند. ما و مردم ایران دست اندر کار برپائی یک تحول اجتماعی عظیم هستیم. امیدوارم هرکس خود را چپ میداند نیز به این حرکت ملحق شود.

متشکرم. \*